تابخانه
شورای
اسلامی
۱۶

ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام و در آخر اول گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در
تقویت فهم و ذهن و دفع تخمه طعام قوی‌تر در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق گذشت
ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون
او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بپزند در نقل معادن بمراتب اعلا بیعدیل دانسته اند
و چون باز از هر ۳ درهم نوشادر یکعدد زرده تخم مرغ بخته اضافه نموده و با آتش برشته و افسرده روغن او را
بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند و او برنده گوشت فاسد لثه و ثقل است و قلی بمعنی کهلا که قلیا
باشد و بهترین او صاف براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و تدبیر نوشادر
جهت عمل قمر با السوقه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمس با زعفران الحدید و با زنجار
و با الجراء او را محمر کنند ثبات تدبیر ثبات ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوزه گری بگذارند و ما دامیکه
بوزن در آورند و نقصان در او باشد باید اعاده آتش بسیار کنند و علامات ثبات او آنستکه نقصان در
وزن محسوس نکرده و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد

۱۶۶۲۶
۲۰۷۷۹۱
۲۷۱

فروشنده: محمد ناصری — تاریخ ۱۱/۱۱/۷ — شماره
نام کتاب: مجربات اکبری
مؤلف: محمد اکبر ارزانی
کاتب: نستعلیق ... شکسته
ملاحظات: شکسته ...

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: مجربات اکبری
مؤلف: محمد اکبر ارزانی
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۶۶۲۶
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۰۷۷۹۱

١٦٦٢٢
٢٠٧٧٩١

٢٧١

شماره	۱۱۱۷ / ۱
فروشنده	محمد ناصری
نام کتاب	مجربات اکبری
مؤلف / مترجم	محمد اکبر ارزانی
کاتب / تاریخ	نستعلیق آمیخته با شکسته قرن ۱۲
تاریخ کتاب / نوع خط / نوع جلد / نوع کاغذ	فارسی - عربی
ترتیبات و صفحات / ملاحظات	شکسته نزدیک بنستعلیق

ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام و در آخر درجه سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در
تقویت فهم و ذهن و رفع تخم طعام قوی‌تر در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق گذشت
ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون
او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر لیند در نقل معادن بمراتب اعلا بیعدیل دانسته اند
و چون باز او هر ۳ درهم نوشادر یکعدد زرده تخم مرغ بخته اضافه نموده و با آتش برشته و افسرده روغن او را
بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند و او برنده گوشت فاسد لثه و مثل او نیست و قلی بمعنی کهلاک قلیا
باشد و بهترین او صاف براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و تدبیر نوشادر
جهت عمل قمر بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمس با زعفران الحدید و با زنجار
و با انجره او را احمر کنند ثبات تدبیر ثبات ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده کوزه گری بگذارند و مادامیکه
بوزن در او رسند و نقصان در او باشد باید اعاده آتش بسیار کنند و علامات ثبات او آنستکه نقصان در
وزن محسوس نکرده و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد

جراحی

ناصری

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجربات اکبری
مؤلف محمد اکبر ارزانی
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ٢٠٧٧٩١
شمارهٔ قفسه ١٦٦٢٦

۱۶۶۲۶
۲۰۷۷۹۱
۲۷۱
کتابخانه مجلس شورای ملی ایران

شماره	۱۱۱۲۷/۱
فروشنده	محمد ناصری
نام کتاب	مجربات اکبری
مؤلف / مترجم	محمد اکبر ارزانی
کاتب / تاریخ	نستعلیق آمیخته با شکسته قرن ۱۲
نوع کاغذ / نوع جلد / نوع خط / تاریخ کتابت	فارسی - عربی
ملاحظات / تزئینات و صفحات	شصت هزار تومان

ملح اندرانی و بخارانی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام و در آخر درجه گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویه فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی‌اند در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست و در سایر افعال سابق کذشت

ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون اورا در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بر بندد در نقل معادن بمراتب اعلا بی عدیل دانسته اند و چون باز از هر ۳ درهم نوشادر یکعدد زرده تخم مرغ بخته اضافه نموده و با آتش برشته و فرشرده روغن اورا بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند واو برنده گوشت فاسد لثه و ثغر نیست و قلی بمعنی کهلاک قلیا باشد و بهترین او صاف براق و سیاه است وان جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و تدبیر نوشادر جهت عمل قمر بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمس با زعفران الحدید و بازنگار و با انجره او را محکم کنند ثبات تدبیر ثبات ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوزه کوزه گران بگذارند و مادامیکه بوزن در او رند و نقصان در او باشد باید اعاده آتش بسیار کنند و علامات ثبات او آنستکه نقصان در وزن محسوس نکرده و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد

جراب

ناصری

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۷۹۱
کتاب مجربات اکبری
مؤلف محمد اکبر ارزانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۶

۱۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی الصراط مستقیم والصلوة علی محمد النبی الامی وصنو بابک علی علی علیهم وعلی آله
واصحابه الذین فضلوا باللطف العمیم اما بعد احقر العباد محمد اکرانی [illegible] بن محمد مقیم سرور میلاد
که ترکیب چند از اهل تحریر اظهار شده بر قطعات قرطاس جای کتابت داشتن بهم منتشت اختلاف [illegible]
ایجاد آن [illegible] ملال و کلال می آورد بنا بر علیه بخاطر رسید که کلام را که مرض مخصوص است یکی
منظم ساخته بالاتصال [illegible] کافی هیات توان داشت معمول اهل [illegible]
واین مختصر مشتمل است بر مقدمه و فصول و ابواب **مقدمه** اندر ذکر فواید **فایده** در ترتیب خوردن بلیله باعتبار
فصول سال در [illegible] و در ساده باید فواید و در [illegible] و بهار و باید [illegible] و در [illegible]
بانبات و در [illegible] و در [illegible] باید [illegible] باید [illegible] و در [illegible] باشد باشد
[illegible] باید [illegible] مزه و فلفل در [illegible] کافیست بر [illegible] بلیله
اسامی ماهها باید [illegible] اکل بلیلجات اصناف معده حی [illegible] **فصل** در
اسامی ماههای سال در زبان عربی و پارسی و هندی حمل حوت فروردین گویند و هندی [illegible] خوانند
ثور [illegible] اردیبهشت [illegible] جوزا [illegible] سرطان [illegible] ساون
[illegible] اسد [illegible] سنبله [illegible] میزان [illegible] کاتک

عقرب

۲
۱۶۹۹۶
۲۰۵۷۹۱

عقرب [illegible] آبان [illegible] قوس [illegible] آذر [illegible] جدی [illegible] دی [illegible] دلو [illegible]
بهمن [illegible] حوت [illegible] اسفندار [illegible] **فایده** اندر صاف کردن و کشتن ملوث
[illegible] اما طریق صاف کردن آنست که [illegible] دو [illegible] و [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] باز [illegible] مرتبه تمام [illegible]
[illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که این ماییجات در میان [illegible]
[illegible] چون [illegible] باید [illegible]
[illegible] و در [illegible] کنند [illegible]
[illegible] این [illegible] که [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] چون [illegible] باید
قسم اول [illegible] و در آن [illegible]
مذکور در میان آن ماییجات [illegible] اما طریق کشتن آنست که [illegible] باید
[illegible] که [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] چهار [illegible] که [illegible] دو
و قلعی را که شگفته باشد [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] چهار [illegible] باید [illegible] علی [illegible]

دو بهم زده شود **دیگر** بگیرد چغندر کلان نرم و فکر آن از بستان بر بیند و بعضی باران افسون بر
خوانند و در حلقی او ریزد افسون اینست اون نی موفی چهوری بابد هو یون بابی دیر قی استان
باندهو جنگل او ربابی پنجر بابد هو رارکی بهولی کرت کهواه بابد هو دانی سرسنگ بابلی
بهو نست و تهای را ادام چندرکی جو بهونت کا بابدها جو صوفی نو جهر را بابدها صوفی بس دیهی
او را بهو بو تا سیماب بر بخشد مبده آنرا در ام کرفته کوزه او بگل حکمت در گیرد ضبطه بر تمامی چکندر بگل
باشد و از بیچ طرف خالی نباشد بس آنرا خشک ساخته در اتش و چون خشک شود در دیگ گلی
نهند و سر پوش دیگ بپوشند و کنارهای آن محکم کنند بگل حکمت و در چغر کرده کز بآتش با حک و بسیخ بسوزند تا که
استخوانهای چکندر در آن خاکستر گردد و در آن در بحر و ز بلکه در نفت ها نخواهد جز آتش یکم شود دیگر او دو تا که
هم گوشت و پوست و استخوان سوخته گشته باشد زد بگذارند و گل دو دانه خاکستر را در جای محفوظ نهاده بود آن را
کوفته فرو بیزند از این اکسیر بر دیا ده طلا که جو بر قلعی نرم اعلا آلاتی شاید که اهم جز آن نشود **فایده** ابور
صاف کهرلی شود بک در ظرف گلی خشک بیاید و روغن او دو بار چهر کرمانی بر بندد و بالای این بار چهار گسند
نهند و بر داکرد و دهنهای ظرف مقدار دو انگشت دیوار گشته از آن دو گل و بالای این هم پارهای نهند و بالای آن بر
دیگ سنده افروزند و کهکان ساعت بدارند تمام کنند که از روی کرباس در بر گرفته اند روی شیر خواهد بکسید
بر گیرند به عمل آرند و اطبا گفته اند که شوره را مرد بقی صاف کردن بکار بباید است **ترکیب** شنگرف
کم آن را شنبیده او در این سه حصه ارسانتی و در پاره مجرب است شنگرف قسم اول کسی باد گویند و نو له
یک قطعه بگیرند و بتیشی نحیفه که عبارت از زیر خاتمی است با دیسر بستانند و بار یک سائیده در نیلی کنند
بکوبند و آب بگیرند و از این آب شیر محوق را سرشته شنگرف را در وسط آن نهاده غلوله بندند و
دو پاره سفت بار یکنان صاف بجنبند دو زیود و ز بس بپا رند روغن بهم عصفره بهندی کرور مکوبند
مو گنبد

موازنه سه سیر و دو در دیگ مستی نهند و غلو دهان انداز نمود و سر پوش بر آن گذاشته محکم کنند و سکی بالای آن فکنند
بر کرد از ند پس از آتش کنند بعد گرم شده او مقدار نکول باشند بیخ بر دو سه چهار آتش دهند تا بکسی کس
مبده آتش بنهند گنند ضبطه خواهند تا سه پاس کامل آتش تند نهند و بکار آن بر آتش نهند تنور
عظیم از دیگ جوها بر آمده و سوسه کنند و بعد چهار پاس فرود آرند تمام روغن غلیظ شده بماند
حظ و شنگرف ازاق برآرند قدر یک بیخ از این شنگرف همراه پان حایته بخورند از شتهای عظیم
می آرد و رفع قبض هم می نماید و بی آفت است و در پاره اثر قوی دارد و بعضی را غریبه بر قوت
می سازد دو هفته بخورند بلیس از شرمساید و روغن غلیظ که جو ده باشند می تحقدان نیز برای شتبا
دامراض فرخه بلغمی مجرب قوور نجور آنند با پان **فایده** انوار گشیدن سیماب از شنگرف بگیرند شنگرف
و با شیره لیمو با چهار پاس صلاید کنند بیخ گولی و مبده از شنگرف قلیل المقدار باشد چهار
و در آن از وی ساز ندو در شیشه معمول الحکمه انوار گرفته باشد جو ده در کاشه آب بجوشانند و اگر
بسیار باشد آن شنگرف محوق را با شیره ساخته در سنگه که عبارت از ظرف گلی گلی
است بنهند و باید که زیر این سنگه را بگل و سرگین سیب کرده باشند پس سنگه دیگر بالای این سنگه
دارکوب کنار نهند ضبطه دهن بر دو نهند و با رچه از گل و حیرانی که مخصوص بگل حکمت است آلوده
کرده ای دهان آن بر دو سنگه بگیرند و خشک کنند بعد آن بهیئت لیپ کنند کردا گرد این سنگه
و بعده آن سنگه را بر دیگدان نشانند و با چهار پاس آتش دیر بدیا لبوزند ضبطه برای تلیم
می سوزند و در بین هنگام باید که آن سنگه بالاتر دارند در این چنان باشد که پارچه تر کرده و
چهار تهه نموده بروی بگسترند و هرگاه خشک شود باز تر کنند و منفعت این آنست که تنهای مو التصق
بس بعد از چهار پاس فرود آرند تا سرد شود و دهن بکشایند و لجه بر سنگه بالای سیماب چسبیده

[illegible]

باشند و بریزند در منکاه زیرین ملتزق لجام بسته باشند و در دوال کار ریزد **فایده** اندر برآوردن سیماب از
طلق و طلق را بجا رسانید اگر گویند بگویند سبوی خورده گلی و بر آن سوراخ کنند و آن سبو را در دیگ گلی نهند و
بالای این سبوی پاره‌ها برنهند و بالای آن پاره‌ها جو کوچک بگسترند و بالای آن برگ‌ها نهند و بالای
آن برگ کوچک گداز زنند پس آن دیگ را بر دیگدان نهند و آتش دهند تمام سیماب اندر آن سبوی بر آب
فرود خواهد چکید **فایده** در ساختن مهره که معمول اطبا هندست و در تبلیغی و نیلی و تقطیع ادرار [illegible]
سودمند بود [illegible] مقدار چهار درم بکوبند [illegible] را در فرقی [illegible] سازند و در دیگ [illegible] بوند با نخود
[illegible] **فایده** اندر طریق گشتن [illegible]
[illegible] و لبان و بمکوب کنند و بسازند و دیگ گلی و لبان و روی سطح کنند و آب
چنان باید که قطعات لبان [illegible] باشد و تر و بالا [illegible] پس [illegible] کلی
[illegible] سازند و بر دیگدان نهند و از روی چراغ [illegible] چراغ چنان
باشد که [illegible] چنان باید که [illegible] شب [illegible] ماند
و این چراغ [illegible] چنان دارند که در [illegible] مقدار دو نیم [illegible] تمام شب
[illegible] بماند [illegible] سوخته شود [illegible]
[illegible] طریق آن [illegible]
[illegible]
کافیست طریق دیگر آنست که بطریق معهوده لبان در دیگ [illegible] دیگ [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] بجای [illegible] عمل آمده

۲

[illegible] قضیب با لیدن و خوردن نیز [illegible] **فایده** [illegible] برآوردن روغن بلادر [illegible] پاره
که در علاج [illegible] بکار آید بلادر پاره پاره [illegible] کنند [illegible] پس [illegible]
از وی جدا سازند و [illegible] دیگ گلی و در وسط حقیقی آن سوراخ کنند از
[illegible] سبوی خورد گلی [illegible] سوراخ [illegible] بپوشد [illegible] علی [illegible] پس [illegible]
دیگ [illegible] تمامی دیگ را [illegible] گرد [illegible]
[illegible] سوم [illegible] مقدار نیم [illegible]
کنند و زیر آن [illegible] وسط حقیقی [illegible] دیگر مقدار [illegible]
دیگ [illegible] کنند و در آن [illegible] و آن دیگ [illegible]
[illegible]
دیگ [illegible] تمام [illegible] آتش [illegible] سرد شود
دیگ را [illegible] تمام [illegible]
بسته باشند [illegible] **ترکیب** [illegible]
[illegible] معان
[illegible]
[illegible] و بالای آن [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
او [illegible] باید دانست که [illegible] دو قسم می‌باشد یکی [illegible]
[illegible] و مقصود [illegible] دیگر [illegible] می‌باشد [illegible]

باید که پس را تا شد بلعی صاف کنند پس بگدازند و در سه کرت در روغن و بیضه سپید نماید و
ارا آنگه پس نعوذ بسکیا انقدا اگر قدری سیم الفار و پاره آبگینه در بند و عمل وقف شود فایده
طریق تمام منعقد کردن سیماب بگیرند روغن سرنهند و سیماب منجمد بعد و برکه اوام ساعتی
حل کنند و در بوته گلی اندازند بعد بگیرند بوته آتش داورا از هم که سیماب را منعقد سازند بعد بمالی
زین یکی آن بوته گلی نهند پس سر بوته آتش بالای زین بوته آتش نهند و باید که شکم سر بوته هم از
یک سیماب پر باشد پس سر و بالای بوته گلی که در بوته آتش است هم یک باشد پس بالای خش
با سال آتش دهند بیک روز ویند و بکار برند حرفی روغن گشیدن سر بیضه را که سر بیضه را
از بوی و سیع گرفته در سیخ اندازند و آن سیخ را خوب سپید و بند و بطرزی قدول جنسیتر
روغن او بستانند فایده طریق سوختن دندان فیل دندان فیل را سوهان زنند و براده آن
بستانند و در سبوی گلی اندازند و سبوی را در گل حکمت کنند سه کرت پس در جیحون جدور
که یک گز باشد و در او و عمق او هم یک گز بود در یا چاه در تیره بسوزند خالص شود است ترکیب شنجرف
بگیرند شنگرف یک تولچه که یک قطعه باشد و باید بر یال طبقی پس بکارتن بر یال در شیره لیمون
کپول کنند و بر قطعه شنگرف باشد و در آفتاب بیاز ندبار حکی شود پس بگیرند بیضه که گذاشت
فیضی با کیان سیاه و سبوی اندکی بردارند و سپید از وی یا دور سازند و زرده از وی
ساده دارند پس آن شنگرف میز تیل بهادر بیضه اندازند و بحری بگردانند تا در او
تمام آلوده شود و بگیرند بیضه دیگر وا از خاک که سر بوتش باشد بر آتش بیضه در پوست واز
بیضه دومی هم از آن گذاشته باشد زردی وی نیز در بیضه مخلوط سازند و مقدار بیضه بار هم
گرفته و بگل آلوده کنند بیضه پس بخشکند گشته بمخان سه لیب بکنند پس سه بار با آتش یک
آورند

آورند و خوردا خورد شکسته و به قطعها و با جایب بلکجاب قند و بیضه اندوزی نهاده آتش در نهند پس
از دهان گهری بیرون آرند و بار نگاه بر یال و در آب لیمو سپیده بر شنگرف طلا سازند و بدستور که شیشه
آتش نهند بعد از آن گسترند و دوازده بار بر یال ور که الله است صحیح شود می‌جنبد و دیگر بیرون استعمال بر یال
شنگرف را در بیضه بطریق معهود است ببندند تا که بکشد و یکبار گی از آتش دالیه شود حجته بنته آوازها
فی الثقیل المذاب بجعله الشمس الذهب و بجا طاق دارند که سکام آتش دادن بوی سوختن ازرای
بیضه بوی کباب برمی‌آید تا وا هیکه آن بوی فرو نشود بیضه را از آتش برنه آرند و باید که این بیضه را در جایی
نهند که بیضه بر زمین باشد نه در بیضه و زمین با خاک نیک زیرا که شنگرف ثقیل است بشر می‌شود اگر در
زیر بیضه آتش باشد خوب است که شنگرف سوخته گردد و حاصل آنکه اگر زیر بیضه آتش نباشد بهتر است از گرد
و بالا و اطراف آتش در گیرند در رمان سه عدد باجک وشته بیضه از آتش خالی باشد حرفی خوردن سیماب
که در شکم نماند و نفع وی ظاهر است بگیرد سیماب مقدار که خواهد خورد و در کاغذ بار یک پاک نهند و از آن سوتی
سه بار بخوانند و بران بدمند و در هر بار اول و آخر درود ختم کنند پس آن را فرو دهد و قبل از خوردن وی حسبی
باید که برنج پخته و مزورات تناول کنند با روغن یا بی روغن و متصل وی یا سیماب بخورد بعد بیگدانه شد
و بعد از خوردن سیماب اندکی دهن بسته باشد و تکلم بکند تا سیماب از وی فرو نیفتد و تجاوز رسان
بزین رسان سیماب را بخورند باشند بقانونی که گفته شد در بقیت روز بیعن وی باید و در قدرت
که بخیاید بکار اکمال است و اول از بیم توله شروع کند پس چون قطع موافق آید هر قدر که خواهد ازین
بیفزاید تا در ایام سرما باید خورد نه در گرما و سکته مردی و مرطوبی بعد از آن منقطع نحو او خوردن را
سخت نیکو داده و رفقات آن جوان را شاید و بوانکه تا سه روز ازین سیماب در شکم نماند و از رسوم
درغا بیظاهر برون آید و باید که سیماب قسم اول باشد و هنگام خوردن سیماب و درد و سیماب نخورده باشند تا سیماب

مغفرت رسانند و ایشان را از تهمت و ضررهای بادها نگاه دارند احتراز لازم و اینها افسون است **سو** اوتم بارا کتو

برآ فتی ساکول بز بت [illegible] ذات بیتی یوتن بارا جمرزن یری نه کری نه تکلوی الله محمد رسول الله

آدم صفی الله [illegible] رکبی [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله **فایده** طریق [illegible] سرکه از

ترنج و جرجیر و هر نباتی که باشد مبلغی بیارند و خشک سازند و بسوزانند و خاکستر آن را بگیرند و با آب

باریک و سفت بر چهار چوب بربندند چنانچه مشهور است و آن خاکستر را در آن پارچه اندازند و آب بر آن

خاکستر ریزند و زیر آن ظرفی بنهند تا آبی که بچکد [illegible] چون آب تمام بچکد باز همان را در

خاکستر اندازند تا فرو چکد باز معاوده کنند همچنان تا یکبار [illegible] در خاکستر [illegible] و تیز [illegible]

مذکور که [illegible] بر تیز آب [illegible] ظرفی [illegible] دارند چون [illegible] تا آب [illegible] بسته نماند بستانند

و بکار برند و باید دانست که از هر چیز که بکار خواهند بر آوردن طریق این است و هر کاری که از این طریق [illegible]

در [illegible] آن [illegible] است [illegible] شده [illegible] چون آب [illegible] باز معاوده کنند باید که آن [illegible]

در [illegible] را [illegible] مشغول [illegible] کنند بر خاکستر که [illegible] بر آن [illegible]

نسخه خاکستر پوست درخت [illegible] و خاکستر [illegible] مساوی بستانند قدری

از آن [illegible] چهار [illegible] کنند [illegible] صفایح [illegible] باشند طلا نمایند

[illegible] صفایح [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] کنند [illegible] صفایح [illegible]

[illegible] چهار [illegible] صفایح طلا [illegible] طریق مذکور

[illegible] تمام [illegible] خاکستر [illegible] سابق

[illegible] باید [illegible] آتش باید [illegible] مقدار [illegible]

[illegible]

بگذارند و گرم باشد آنگه گرد از چقر بسازند هر یکی ده بیست یک یک بیست و نیم بیست در یک بیست

صفایح سالم می باشد و از آن بعد [illegible] صفایح [illegible] آتش [illegible]

باشند **قمر** بوته نقره و دو له سیماب یک توله [illegible] سیماب را در بوته نهند

و در آن [illegible] بوته چراغ چهار فتیله دار بسوزانند [illegible]

بوته [illegible] باشد و چراغ [illegible] باشد [illegible] بوته [illegible]

و فتیله [illegible] باید [illegible] قمر **فایده** طریق گشتی [illegible]

و یکدام [illegible] سیاه و یکدام [illegible] و هم حل کنند [illegible] قطره [illegible]

اندازند پس این جمله را [illegible] کنند و بگیرند [illegible] عدد [illegible]

بقدر [illegible] چهار حصه [illegible] چهار عدد [illegible]

همچو [illegible] پس [illegible] عمق [illegible] چقر کنند [illegible]

چقر [illegible] کنند [illegible] دو دست [illegible]

[illegible] چهار [illegible] بر آیند و یکدام [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] طریق مذکور [illegible] همچنان [illegible] بالا [illegible] توره [illegible]

[illegible] شده [illegible] بکار برند [illegible]

[illegible] **فایده** طریق [illegible] کنند [illegible] را در ظرف [illegible]

تا سه روز [illegible] کنند [illegible] **فایده** [illegible]

[illegible] ساده یکدام [illegible] همچون [illegible]

چون [illegible] اندازند [illegible] و چون [illegible] بمانند و [illegible] شده

باشند بلکه شراب بعد از تناول دوای آمو بدو بجوب حلب نماید و لبیب کرده و تشخیص ها نشسته کاه و از باقی بنگرند
کدوی ازجای مریخ دفع القولنج نشوند تا که کرم بالای بکار از هر تحمید باشد و سواک کردن در دو نیم دام کبوتر کبوتر
ورشم تاسن کاهو و خیار و تخم بقلة الحمقا بکبید دانه تبند و نواره را نم شکوفه و نو شیره نماند که نواره همان ساعت تخ
بسازند بکار برید که چون در بر نماند اثر بکنید **فایده** طریق صالح کردن بجهات شیر کاه و بجوت شدند و بجهات
دران آورند بس چون بسیار نو شد شیر را بر تا سفید بر را در دو اسپاریند **فایده** طریق اصلاح جهت کوفته
منو حلال کو تا بگیرند و در پارچه بندند و بالای سبوی گلی در کلی کاه و دران انداخته و گرکلی با پنج نور نشسته باشند
آب سیر اسپارند و زیر ریا آتش کنند بلکه و ساعت بس بر آورده و تسته دراد و برابر بند **فایده** در فواید عرق کوکه
که است و از نشستن ها طعام او بود و باد ها را تحلیل نماید و دار با افزوده عرق کل بخورند بلغم از قطع نماید و اگر عرق
بیرلع نیمه بعد مسکه شرب کنند علت صفرا را تسکین نماید و قوت معده دهد و کم و نفث را محکم
سازد و اگر بهر جمعی و بهر بیتی ها فرو زایل کنند و اگر نقل یا و از هم با جو بلود و رشن عرق تر کرده خشک کنند
دیگر باره بدر قوته ها همه و باه را زیاده کند و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و فالج و تشنج و درد معده و
لقوه را فایده دهد از کتاب جواهر حکیم محمد صالح هر جا مرقوم شده دانسته اگر بر دندان گره تند مار
از آن بکار از آن دندان می القول سازد کند بلکه احتیاط کنند چه دندان سالم رسیده باشد نقبت
است و برای جدا کردن باشیرون بار نوع آنچه باید آن مفید است **فایده** آب را بینی کشیدن
باید که بوقت صبح بکشند اول آهسته آهسته بسوی علیه و از بالا ما اندر هم نکشند و از بلکه باد و باران
باشد موقوف کنند و نفع او آنست که امراض که از یبوست و گرمی رویا دماغ باشند و
صاحب مزاج حاران شاید که بر استعمال کنند بلکه بر تقاضای بیست آبدند و مقاومت کرده سردیا
آب بینی با گرمی معده بلغمی را حکم از دلایل و در ایام سرد کشیدن آب بد احکام ضرورت است

ترتیب

آب ها تر کنند تاریکی چشم که از صفرا و یبوست بود دفع کند و صاحب زکام حارران تام بود
وار نیستی مردم که استسقا کرده اند مسموع گشته که از استشمار طعام آورد و دفع معده را تقویت **فایده**
سیماب سر بالیدن باید که نسبت به چشم با ماورد و چند با بکار ساید حوی تاز گشته و کمال
ضعف زده بار جرب هم راه کم لهذا بلغمی پس روده مالحاب تبخیل و صفراوی یا لعاب اسپغول دکوبند
کنند جا آورده و جو اقی بربای دار دوا تا خاطر القومی آید که چون کرم و محرق است امراض بلغم را
ستن لیس غیر وقت پیدا و زکام بلغمی و امثال آن از مفید باشد ملح شده در ارتقال این امراض بکار
دانسته و حالی از نفع نبوده نبود انجا نگاشته **زنده کردن** طلا ارکش طلا در خاک انداخته باد بوته
نهاده بر آتش گرم کنند و تبدیل کرم نشده اگر بکتو طلا در کشته باشند تک صبر بر بعلادند طلا را زنده
شود **زنده کردن** جست کشته و هم این باران الحیات خوانند که عبارت از زر و نقره سیاه کرده شده است
انقدر در خاک بسنج است انداختند که تلطیف شود پس در بجز این شده بر آتش گذارند بوده شود
زنده کردن قلعی کشته خاکستر قلعی در بجز این ها اول صفر شوند تبل کمی بارو تا تلیع دانه ک
و نشادر انداخته و بر آتش نهند زنده گردد **طریق** ساختن بوته های بوته سازی سیاه گل
کلال هم انبار کو گل بکدام ایکشت و مقدار نمک سانبر بکندام خبه کنند ساده خبه کنند مقدار ان کرتی
کاو اندکی بوته بوتاهی گل کلال ایکشت نمک سانبر موی سر آدمی موی بز کن بیول خبه کنند
باز خبه کنند بوسیت سالی خام بوسیت شالی بریان بوته میوسان گل کلال ملتانی
کهری باشی چار ریان کنند معروض زده ایکشت موی بز خبه کنند **حیله** کوزتی انقوی بالید
جا ینقل بکه صحه کو نبل درخت ار زند تا دو حصه از ها سایده چنان شود بقدر مو از بکدام بیون
می خوانند و بیان دفت بکه بیخود باشند **طریق** دیگر در کوزتی انقوی پی کرسید بطریق اصول

سائیده سه درم با حب الآس که نیم درم باشد بوقت خواب دو دانگ درم یکبار ایست و چهار درم حلبه
حل نیم درم کوفته بیخته بقدر یکدرم حب بندد و اگر یکدرم بخورد باشد سه درم از این بخورد
طریقی صاف کردن افیون که در حبوبات کم مضرت و بی بدل شود ساختن افیون اوّل که از راه
نیت شده باشد گرم حل نموده یکسیر و شیر گاو چهار سیر شیر را گرم کرده افیون در آن حل کند بعد
از آن از صافی باید و قوام کند چون بحد قوام رسد روغن گاو و روغن بادام یا و سیر گرم کرده داخل
قوام کرده حل کند با هم ادهن حل کرده شود مقدار زعفران یکدرم و عود قماری دو درم سائیده
داخل ساخته خوب بزنند و مقدار سرخ حب ها بسته بعد الاعصار کار کار عمده قماری
راحت آمیز بهتر باشد باید که صد مرتبه از اندرون ادویه صلاه کنند مدت ده الا
روز نام مشمول پس فرجی ساخته در ظرف گلی کرده سر آن محکم بسته روز زیر زمین
دفن کنند و روز بیست ایشته برآورده بکار برند نفع بلا مضرت بخشد **طریقی** سپید
ساختن سنگ سپید او با مثل آن سپید کرده تک سیر را در ظرفی که خشک شد غربال
باشد اول کنند زیرا و سرکه بخورد باید که راه شستن بخار آن بسنگ رسد دست
بیکره اینده باشند با هم اخراج بکار رسد که یک سپید می‌شود **نوعی دیگر** بیابد سنگ سیر نوراتی
دو سیر شای بوست تو یال دو دانگ سیخی سپید یکماشه صندل سپید سائیده دو ماشه
مجموع با هم کوفته بیخته بیامیزند سپید می نماید **تدبیر** استعمال کشنیز که ابداً [illegible] از حالتی
آن کرده اند و بتدریج زیاده سازند خلیم در هر صباح مبتدا آرادی عادت بمقدار خرد او رسد
چون بمقدار اکمال مضرت بکند دفوت بخشند و اصنا فاده بحد یا رانکت که اولاً بسم از
بر باقی مصلح بکنند و آنرا عادت کنند و بسیار اندک اندک از قوت بر باقی آن کم بکنند چنانکه
بمارت

عادت بدان رسیده باشد که در خالص آن شروع توانند کرد و استعمال آن بطول عمر و جمیل
جمیع امراض بارده و بعجب است و بعد از تناول طعام حرب اللازم دانند **طریقی** خوردن آن تدریج
اگر ابتدا و عادت کنند در مدت دو سال فوائد کند و سرعت انزال و الاغرار و قلت اشتها طعام
و لسوء هضم و سستی اعضا و فقدوات با نحو لیکا با نفع دهد و شهوان فزاید کند و طرقی چنان است
که رسیل بتدریج از اقل با کثر روند که لحظه دراز قدر ماش در عوض شروع کنند و تا ماه یکهفته یکی
ماش تا فردا و بعد از آن هر هفته یک عدس اضافه می‌کنند تا چنان شود که در مدت دو سال
به یکدرم برسد و از نیم نخود زیاده نباید و رنج دارد بخوری غیر دقیق یعنی تو بر مخلوطی است
و بخوض چنانچه احتیاط هلیله سیاه را که بصبح اوست برابر آن کمی که بخورند و ابتدا از قدر نخود کنند
و در دو سال بقدر یکدرم برسانند و همان قدر بر قرار دهند و اکثر از هر هفته هلیله اکم باید بتدریج
باید بلع خالص عادت کرده مع آن بیشتر حوائج لطف و در حمام استعمال او از بیماران مضرها
و ادرار با دو تیز احتناب لازم است و شیرینی نخورند **طریقی** خوردن آن بسم الفار بتدریج
از مقدار ماش ابتدا کنند و در دو سال بمقدار برسانند و بر نمو شور زیادی است و کوز
نفع او **باب** اندر امراض سر **فصل** در صداع فمی و در سرا اگر مادت تنفیه باید کرد و
سادج است تبدیل کافی است صنعت دوائی که شقیقه نمید بونم سر را بعد نشاء طبعیل
گشنیز بکوبند باره شقه هم انجیه وقت خوردن بخورند دیگر شیر گاو یک آثار
آن قاطبی کرده آثار خرما چهار عدد بجوشانند تا آب بسوزد و خرما بخورند گرم بکنجد بکو دار
باشند بس که آب تو شستند شقیقه که وقت گرمی آفتاب بلند کند دوا شد دیگر
و نفوذ مرمرمی دور کنند بو بسیط دار چینی کل بنکنند بوست بیخ انداقون زعفران بیج

سائیدن بگیله ساوی بخشانند و بار دیگر بسایند و بگیله را با آب سائیده گیرند زیرا که بضماد کوفته

جانشین طریقی بر آب بر سر طلا نمایند طلای دیگر با گوش با آب سائیده برشتا بر طلا نمایند و برو بر

کنند از بعضی اقلام با باشند و بر بکار بیش از نفع شخص روز عشق کرده به آب بجربت باید به اضافه صندل

بجهل گشنیز کوفته مسطح بر بکیلام بشیر بابلیه یک دانار روغن بخورد شانه در هم ادویه را که قسم

با شیره آبند و روغن کوفت بند تا که روغن بمانند و بعد از آنکه اگر ابلم بر جا باشند انجیر را دفن کرده

آب بستانند و اگر خشک باشد بجوش شود آنگاه آب و بر یا بگیرند و روغن را بر یکو با مانند بجربت

دوا آبله سقیفه را در کنند شیره ادرک یا زنجبیل و شیر بابونه کی شیرافتیجه یک سه قطره در بینی

چکانند و در برابر آفتاب نشیند دیگر ز شیاف گرمی نجک با آب سائیده بر سر طلا کنند و

دو سه قطره در بینی چکانند دیگر که سقیفه را بجربت است بکمون بیش با آب سائیده

دو قطره صاحی در سوراخ بینی چکانند و باید که بر نفس آن زور در کشند تا بیماریت بینی بر رسد

و طرفی آن است که اگر درد بطرف راست بود در سوراخ چپ چکانند و اگر بطرف چپ

باشد در سوراخ راست چکانند یا دو سه قطره کفایت میکند و بار حاجت

نیفتد دیگر کو بیو یسع از اندرون صندل بسوده بر سه تا آب سائیده بر سر طلا نمایند دیگر که سقیفه را

گلاب و الد بر آن آلیه و روغن چرب ساخته اندکی گرم کنند و بدست بمالند و دو سه قطره

در سوراخ بینی چکانند مطلق بسیار خواهد آورد و در سقیفه دور خواهد شد دیگر زعفران

و بینا با بجربها گلنار نشوره ناسخ دفع نمایند سقیفه دفع شود اگر چه کهنه باشند دیگر اسفند بریان کنجد

بریان کرده بدار اند با آب او در هر روز بمالند بر سر و در آفتاب نشینند با مالش گرم کنند و اسفند

اگر سقیفه از دماغ باشند روغن کنجد نیم پر باید و خوب بسوزاند سقوطی که در دماغ پاک کنند دارالوت بسیار

شرایط

بر آن که گل ضبلی و شمه عود در روغن بجوشانند و در بینی چکانند لقوه چی که آن را بار دارد تنباکو کوفته با بیدار و

با فرنگی بکیلام زعفران بکار برند تر بیفل بهفت بعد دکوفته دیگر بر نیخته اندکی از آن در بینی کشند نمی که از گلاب

بسیار آن که و بر قان را کوده به نیفال می بیند نمی که در بکیلم ز کام را بار ساند و انشور طویات نماید و او

دو جوز بیم مالیده بیو بیند بسیار مقه بعد ساعت سقوطی که در آن از ان شکلی در دماغ و ذکر ها کند که در آن معروف و زعفران را و

و بازکی دل تر قوه ما ظهر اسود دالانه فضل الایحی تو له دو دانه زعفران بر کی مرغ دام دو سه بوئیده آن مقدار

ده کوفته روی با شیره گشنیز دوا دران آکنده با لجله او برا در شیره دوب بیفی گلاه کردار که معروف است

بسایند و در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره بچکانند قبل از طلوع تا سه روز عمل آید دیگر در علاج ضعف دماغ

اگر گوشت ماکیان بسیار خورند دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید دیگر گوشت و رو دماغ را زیاده کند دیگر

زعفران مقوی دل و دماغ نیز بود تر ترتیب از بعد ازم تا بکیلام دیگر بوئیدن اسفرجل مقوی دماغ گرم بود دیگر سنبل

الطیب بر زور بکیلام با آب سرد بمالند مقوی دماغ گرم بود و بوئیدن قرنفل مقوی دماغ سرد بود

دیگر اگر سماق را با آب سرد بمالند مقوی دماغ گرم بود دیگر ازخوردن انجیر دماغ بیفزاید دیگر بوئیدن و طلا

کردن گلاب مقوی دماغ گرم بود دیگر بوئیدن درشت میدن مشک مقوی دماغ بود مقدار یا خوردن با قرنفل

بود دیگر بوئیدن گل سرخ تازه مقوی دماغ سرد بود دیگر بوئیدن گل با گلی مقوی دماغ سرد بود در باغ علیه

مه در دماغ بود تحلیل نماید دیگر خوردن گوسفند سیاه با زاده صند رو در روغن بریان کنند و با شکر سفید بخورند و

با روغن در سر مالند دماغ خالی شده بقوة الشامه محو نماید **فصل** در بر آمدن عروق و آبله در سر

که آن را سعفه گویند برگ نرم از ارمه بکوبند و نمک آمیخته بر سر مالند دیگر نقل و دوای که در د سر و جبینه

و برگ نیم الست و در باب جراحت مذکور شد دیگر مرغ در روغن بسوزانند و سائیده بدارند فرو که

و دانه را در بمالند دیگر بمالند تخم مور دیگر بدشاخ گوزن را بشکافند و بسوزانند و با روغن اطلا کنند حلیم

[illegible]

بار سعال نفع کند پس بار نیلوفر را در آب گرم کنند پس بر شاخ نیلوفر لعبه تر کرده تا به دو سه روز بخورند و در موضع تر بدارند تا سه روز
نبوده یک بند و نام نیلوفر را گرم کنند و با برگ بنفشه نیلوفر با مجربات حکما آنچه بر سر مالند در سه صباح بر دارند پس
بار که بخورند روزی دو بار از شیر خشک کنند حکیم الهی و دوده و روغن سر را از فرق تا قدم با گل بنفشه دیگر پوست انار
کنجد و [illegible] سوخته جمله با برگ سوخته بر فرق و سر بمالند دیگر [illegible] سوخته با روغن کنجد آنچه
بمالند دیگر روغن کنجد با روغن [illegible] کرده باشند [illegible] روغن [illegible] بر سر بمالند فرق و
داوود [illegible] سر که هیچ دوا بر شود [illegible] به کرده دیگر [illegible] پاره و زراوند [illegible] در روغن سوزند
ولیکن [illegible] بمالند هم [illegible] بکار برند [illegible] سر مجرب است دیگر [illegible] نیم [illegible] کنند و با برگ [illegible]
و بروغن [illegible] و زرد [illegible] بر فرق و سر مالند مجرب است **فصل** در صرع و ام الصبیان قسمی از
صرع [illegible] که هفت [illegible] کنند و بر [illegible] یکشنبه [illegible] کرده بخوانند یا هفت [illegible] کنند
صرع [illegible] صبیانی مشهور است [illegible] از موی [illegible] کلش می باشند و [illegible]
بسیار می باشد و در سوراخ دیوارها باشند موش [illegible] کوفت داده دیگر کوفت [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] صرع [illegible] دیگر [illegible] پاره [illegible] در آب [illegible] در بینی چکانند صرع [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سال در شیر مادر [illegible] صرع را [illegible]
از مشاهده [illegible] صرع [illegible] ام الصبیان [illegible] دیگر [illegible] از آن [illegible] دوا
[illegible] دیگر مهره مرجان در آتش [illegible] دیگر [illegible] مجرب است [illegible]
دیگر کوفت [illegible] ریشه [illegible] بدارند [illegible] در آب [illegible]
طفل [illegible] اتفاق افتد [illegible] مجرب است [illegible] دیگر کوفت [illegible]
[illegible] بخوانند دیگر [illegible] باشد [illegible] مشهور است

10

زکشند و بنفش نیز صرع را دور کنند به یکبار [illegible] خواب [illegible] خواب [illegible] انعام است
[illegible] دیگر [illegible] سوخته [illegible] و در آن آتش [illegible] و چون [illegible]
بر گردند و عقب [illegible] آن [illegible] صرع بخوانند و [illegible] صرع [illegible] دیگر [illegible]
اطفال را در سه روز نفع تمام بخشد دیگر [illegible] استخوان سر آدمی که سوخته باشند [illegible] باید که [illegible]
سر [illegible] پس دو درم از آن [illegible] بخورانند تا سه روز [illegible] است که [illegible] باید که
هفت [illegible] کنند [illegible] باید [illegible] در بینی چکانند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در [illegible] کنند و [illegible] صرع [illegible] کنند و دو سه قطره در بینی چکانند دیگر
مصروع را [illegible] تا [illegible] کنند و [illegible] معجونی که [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] صرع [illegible] کابلی [illegible] مصطکی عود
[illegible] سه مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] سیاه [illegible] مثقال [illegible]
مثقال روغن بادام [illegible] مثقال عسل صاف سه چند معجون سازند و بعد [illegible] بکار برند شربت
یک مثقال **فایده** در [illegible] مشهور است [illegible] اول [illegible] منفعت است
[illegible] بخته [illegible] و سکوت [illegible] را [illegible] شیره [illegible]
[illegible] نتوانند [illegible] شیره [illegible] دندان [illegible]
[illegible] بخوانند **فصل** اندر [illegible] بیداری [illegible] مقدار [illegible] بخوانند
خواب [illegible] مفید است و خوردن بادام [illegible] مثقال [illegible]
و روغن بادام [illegible] در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن نافع است [illegible] سعید [illegible]
کرده بخوانند خواب [illegible] اگر حرارت باشد [illegible]

توان داد و اگر پوست خشخاش مقدار ۳ مثقال در آب نرم کنند [illegible] و آن آب بنوشند و تفل آن را کوفته
بر ناف گذارند خواب آید **حیله** [illegible] خواب بیاید باید که چراغ روشن [illegible] در بازار دود
و [illegible] جستن [illegible] شده می جوید و هر گاه کسی پرسد که چه بخوری بگوید خواب را بخواهیم پس
همان زمان بخسبد و [illegible] به اذن الله تعالی مریض خواب کند **فصل** در دوای [illegible] صندل
سپید گلاب سائیده دو مثقال تا ۳ روز بنوشند و دست و پا را آب سرد [illegible]
مجرب است **فصل** در نسیان مصطکی و شکر [illegible] بیفزاید دیگر سعد زنجبیل
هر یک دو درم کوفته بیخته با [illegible] سرشته هر روز دو درم بخورند دیگر [illegible] کندر
[illegible] که سعد [illegible] دیگر [illegible] کوفته دو مثقال [illegible] باشند [illegible] مردم را [illegible]
و [illegible] شود [illegible] معجون [illegible] دانسته دوائی
در علاج نسیان [illegible] دیگر [illegible] بلادر هر روز بخورند [illegible] نسیان [illegible] است
و صمغ [illegible] دیگر [illegible] هر روز [illegible] تناول نمایند نسیان دور
کنند [illegible] تیز باید [illegible] هر روز تناول نمایند [illegible] **فصل** در [illegible]
و [illegible] کافور [illegible] کوفته بیخته [illegible]
[illegible] کنند خواب [illegible] دیگر [illegible] در وقت خواب [illegible]
[illegible] در چشم کشند [illegible] خواب نیاید دیگر [illegible] کوفته
بیخته چند روز متواتر بخورند [illegible] خواب [illegible] **فصل** [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] چند قطره [illegible] در بینی چکانند [illegible]
[illegible]

[illegible]

11

[illegible] باشند و هر گاه خون باز ایستد و خشک شود [illegible] ۳ قطره [illegible]
اگر [illegible] در بینی چکانند و چون از [illegible] خون [illegible] جمع شود [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] هر گاه خون از بینی برآید [illegible] باشند [illegible]
زیرا که [illegible] بینی که از بحران باشند ممنوع است [illegible]
دیگر [illegible] سیاه [illegible] دو مثقال زنجبیل [illegible] مثقال [illegible] کوفته
بیخته بقدر حاجت [illegible] بپوشند [illegible]
فصل در امراض چشم [illegible] چشم [illegible] مرض که دوای [illegible] علاج
[illegible] چشم [illegible] چون چشم [illegible]
کرده شود چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقدار [illegible] امراض چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دادن شکم نار که او که باشند تا به لیمو که انواع اند که مکان افتد باشند بدو بسته این آب بیند تا آب دو لیمو
حرف شود پس در ظرف چینی بیارند و در کاه بگذارند تا به لیمو ببندد و چشم کشند و چشم نو شیره بجوشد
چشم بکشد و داشته باشد آب بسیار برآید دوای که دوای چشم کمال در چشم برآید باشد تا تمام است زیره بود در تنگبار
مساوی کوفته بیخته و با مغز گنوز بابلیلی که بوتلی ساییده و بر ساعت در چشم بسازند و مالی شب با انجم
و دو او بار هم گسترده و در چشم کوراست کم آید و در روز او همان با بوتلی را عمل کند در یک دو روز دوا دابلی
کحل قاسیه که از نمی کند دوا آنکه جمیع امراض چشم را مفید است و دو مانع از آن کشند و نزول الماء سبیل
و ضلالات و کحل چشم را مفید است و مجرب هلیله اکثر هشت درم بلیله چهار درم آمله شاخ دو درم
سنبل اول هشت درم ابن گشنیز چهار درم هلیله هشت درم حیل دو درم سیلوج و دو درم
ملک [illegible] دو درم همه را با [illegible] بیند و برابر [illegible] شکر آمیزند و از [illegible] سه روز اندوها بخورند حالص
بجا میزند و موازنه همه دام با هم در [illegible] صبح [illegible] بخورند [illegible] او دوا و [illegible] است گویند دیگر بلیله
دو درم بلیله چهار درم آمله هشت درم مصری هفت درم [illegible] یکدرم حیل یکدرم [illegible]
یکدرم سیلوج یکدرم همه را ساییده و بار و [illegible] ساییده و با [illegible] حالص [illegible] بخورند
موازنه همه دام و [illegible] گویند دوا آنکه چشم را روشن کند و [illegible]
دور ساله [illegible] هلیله و آمله مقشر و دار چینی [illegible] هلیله و [illegible] مصری و [illegible]
بستانند و ساییده و آب سرد یا گلاب [illegible] بخورند و در وقت [illegible] آب سرد ساییده در
کشند و دیگر [illegible] بار و [illegible] که [illegible] چشم مطلقا را [illegible] کنند و [illegible] بسیار [illegible] جمله [illegible]
اثر او [illegible] رفیده را به [illegible] بیارند [illegible] گاو [illegible] کوفته [illegible] ضعف چاید
دائم در [illegible] کشند و [illegible] سیاه در انواع [illegible] کوفته [illegible] سرمه [illegible] دیگر از

بر آید

دارنده [illegible] نیمه باشد
و [illegible] [illegible] از [illegible]
و جنس [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

۱۲

بیارند تا [illegible] یکدام [illegible] سوخته ساییده [illegible] بر [illegible] ایشان [illegible]
کشند و بعضی بیارند [illegible] و باره [illegible] ساییده [illegible] بیارند با شکم [illegible] و دو درم
آن [illegible] را [illegible] بخورانند و بر [illegible] که از او [illegible] در [illegible] بیاید [illegible]
کشند [illegible] ایشان [illegible] است و دوا از [illegible] نافع [illegible] بلیله و فلفل
که و در او [illegible] و دار چینی و [illegible] ساییده [illegible] بسازند و در سایه
خشک کنند و بوقت حاجت یکی از آن [illegible] اصل [illegible] گشنیز کشند و [illegible]
تا [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] چشم [illegible] بعد از [illegible] اتفاق
ملاقات آن [illegible] را [illegible] که [illegible] بکوبد [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] خشک ساخته با [illegible] تا [illegible] سه [illegible] در داد و بخورند
از [illegible] این [illegible] عجیب و دیگر [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] بوقت [illegible] دو درم [illegible] دو درم [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] و [illegible] بعلت [illegible] دیگر [illegible] بوست [illegible]
[illegible] که دو در [illegible] ساییده [illegible] یکدرم [illegible] دیگر [illegible]
مع [illegible] ساییده [illegible] که [illegible] زنگی [illegible]
دوای [illegible] را [illegible] یکی [illegible] هلیله [illegible]
کوفته [illegible] دیگر [illegible] سفید و [illegible] ساویه [illegible]
در چشم کشند جمیع [illegible] را نافع آید دیگر [illegible] منظور [illegible] نزول الماء [illegible]
دقیق [illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم

جمله ادویه را در صلایه کرده و در آب کحل بسایند تا بسوم حصه بماند پس با یک مثقال املج و نیلوفر را بیخته بر هم
یکبار بجوشند دیگر حکایت امرای قد ضعف البصر الذی لم الا بالتقاطه فامره صاحب کتاب ابن‌ملقه
ان تدوم بالبرید سبعة ایام و تخضب بالحناء فی راس شهر و تغتذی بالمخ الحیوان البقر
مصاصات العین الفصد الفاسد فعلت ذلک فصح جمیع راس الیبت و التدبیر بالبرید صحو
فی صعف البصر عن الیبوسة فاما حکیم فانه من ضعف البصر و دوائیکه نزول الماء را سود دهد
ساییده در چشم کشند و بهترین علاج در ابتدای نزول آب آن است که فصد علی الحاجه در زبان
نیز صبح متصل بسر کوتس دیگر برای نزول الماء نزول الماء سبلی که کشیده بیان کنند و در شهد ساییده
بچشم کشند دوائیکه امراض چشم را نافع است مفید است مجرب کشنیز برنگ ریحان حادی
بسایند و سرمه مانند در چشم کشند دیگر شیره کنوار یک قطره در چشم چکانند دیگر دوانند
و معجون سرخی و گرمی دور شود دوائیکه جمله را با زاد ساییده سیاه که انگلی برگ نیز در آب
با کلاب بیندازند چشم بکشند دوائیکه بثوره و حاله و کدورت بصارت دور کند و در
ظرف الستی البینی را بمجوعینی روشن کنند و مجرب است ورد اسرار ربع کثار طلون تا بیلوب بایند
و در چشم کشند دوائیکه رمه منی دیگر را مجرب است در نزول و بیاض و دیگر امراض را مفید
است فلفل که بگیرند و پوست سیاه که بالا را دست خراشیده دور کنند و مثل هم سرکه باریز
معجون فلفل مکرر بسایند در آب را چون سایند یا درنگ و با عسل خالص آمیزند جوا معجون
طور دارند جواهر صوب سایند و در چشم بکار برند بول ماء آب جل که دوائیکه سرخی چشم
دور کند پشت قنوار بسایند و بنیه بریان آلوده بر پلک چشم بمالند دیگر قنوار با کلاب یا آب
صلابه نرم صبح و شام در چشم کشند در دو سه روز ناخنه یا ظلمه زایل می‌شود دوائیکه چون

خضاب

دوائی که ... [illegible]

13

چشم بواسطه حدت آفتاب در سفر بدرد آید یکبار بزند سلیقه الالا بوده و دو سه روز ایام بکوبند و با بوند
و او را کحل بزنند و در آب کجواز شد ضلیم آن کحل برگ ... اکمال را کحل را آو بعد بعد الله و وقت حاجت در
در چشم کشند تاریکی و غبار بصر و ضعف بدید آید دوائیکه دراز چشم را فرو شاند و چشم گوارا
کشند دو اقور اگر بایسته دادگر درآورد بیدل سایند در چشم بمانند ... در چشم بزنند مجرب بایندو دیگر
چشم را دو در کنند شوریده با شیر طور رست ساییده بر روی در چشم کشند دیگر کتیرا در روغن گاو بسایند
در ثبت مجرب بمانند صحت یابد دو دانه زرد بسایند و در آی ضعف کحل عجیب فی قطع الدموع دار حوی
مجرب ادام بکش زیره بایبتد هلیله کابلیه و بلیس هلیله‌ها مجلس و تسوی علی الحجر فی تنور حتی تشوی
المحلی ثم تسرد و تسحق المعجون عنباد بحق الاهلیلج ذالق زعفران و یکتحل به فانه عجیب
جدا مجربا دو ادو مو جاکو سعتر کرده و گوفته و بیخته دو حصه سنگ بصری مروارید کهربا
مرجان نول تو تیا سبز لوت یکی مویز عود ... بگیرد کوب ساییده و با جاکو آمیخته شل سرمه
در چشم کشند آب یا کحل‌ها بستند دیگر ما حلقه را بر و زعفران تا سایند در چشم کشند
دیگر جگر گوسفند را دو سه بار اندر چشم انداز آنند دیگر آب گرفته و در آب سماق در چشم اندازند
دیگر پوشاد ریگ بند و سر او مجمع تر کنند بار یک در آن سر حوالی تا قند ز اندر ایلوا صبر کنند تا
روی دو سه بار در چند روز مام ناخن مع شده دور شود دوائیکه وزنها و کحل چشم را مفید است چوب
چوب نیم مقدار بکوب بسایند و بکر بر دیلا گاو بسایند وا تر روی گاو ادا ... قدری مصل انکی حسب
و یکتو ای نیم مزبوره برکوز سایند بر فی لمشت بهیل کاکل قدری سنگ بصری کوفته بیخته بنهند و در
ظرف مجرب آنرا بساید و برگ یکی نهی اندازند نباتات تا سه روز باید بالید پس بکوب
سلفه بمالند و اگر دواتی بسایند زیره‌ها برهم برد افل بمانید بهتر باشند و دوال ماء را بر مفید

آمیزه و دوا آنکه کحل چشم را دور کند نبات با شیر پستان بیندد در چشم کشند دوا ضعف البصر
زعفران با [illegible] امراره والکحل [illegible] تمامرت [illegible] ضعف بصره فوصد [illegible]
دیگر [illegible] با روغن [illegible] در چشم کشند و [illegible] کحل با [illegible] و در [illegible] کودن باشیر
خوردن سائیده چند روز متواتر در چشم کشند کحل قدیم و جدید بود دیگر [illegible] سائیده در چشم
کشند دوا آنکه بصر را قوت دهد و جالیه و جمیع امراض چشم را مفید است [illegible] و دادم [illegible] سیاه
دو نیم با [illegible] بحلوام [illegible] را [illegible] نهند و بول [illegible] پس بکوبند
[illegible] ساخته باشند [illegible] کنند و در آن [illegible] پس [illegible] کنند
پس [illegible] و گاه گاه در چشم بکشند [illegible] باید که [illegible] باشد تا چشم را
نجراشد دوا آنکه جاله را ببرد سنگ بصری مصری [illegible] کد [illegible] برابر [illegible]
بگیرند و کوفته بیخته سرمه سازند دیگر که کحل چشم [illegible] باب [illegible] سائیده
و در چشم کشند دیگر [illegible] عمل [illegible] کحل [illegible] بگیرند و [illegible] سازند [illegible] و در [illegible]
کحلها [illegible] و صلایه نمایند و [illegible] ساخته [illegible] در چشم کشند دوا آنکه [illegible]
از درون بیرون می اندازد بگیرند و [illegible] سائیده [illegible] قطره [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] دوا [illegible] باشند در
[illegible] جانوریست مشهور که [illegible] می باشد و [illegible] مشهور است دیگر
[illegible] الدین [illegible] اکثر [illegible] جمیع امراض چشم را مفید می آمد [illegible] قوت
[illegible] با [illegible] مروارید [illegible]
[illegible] مرجان [illegible] طلا [illegible] تمام [illegible]

بعصب

بکلابه سنگ ساق یا جفاق صلایه نمایند و روز نیم اوراق طلا باید که [illegible] باید [illegible] تمام [illegible] بکوانند
و به میل در چشم کشند و شرط است که در حال [illegible] و [illegible] از [illegible] باشد [illegible] کنند دوا [illegible]
زاید که [illegible] گویند [illegible] کنند و [illegible] سنگ [illegible] مانند [illegible] است و [illegible]
مشهور است [illegible] می باشد و [illegible] دوا آنکه [illegible] مجرب است و [illegible]
[illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] کند [illegible] دوا در آن [illegible] و [illegible] مشهور است
[illegible] آید [illegible] دوام [illegible] که کحل [illegible] باشد [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] دوام [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] تنها [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] درخت [illegible] بگیرد و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] نمایند و [illegible] در [illegible]
[illegible] بالا [illegible] اول [illegible] دوم روز [illegible] سوم [illegible]
پس [illegible] باشند و [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] است و باید که [illegible] است فصل در [illegible]
[illegible] دام [illegible] شوند [illegible] در [illegible]
سائیده اندکی در چشم کشند دیگر قطره از خون تازه [illegible] در چشم چکانند دیگر [illegible]
[illegible] سائیده در چشم کشند دیگر [illegible] که [illegible] گویند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کنند و [illegible] که [illegible]
[illegible] باشند [illegible] در چشم کشند فصل در [illegible] چشم بگیرند [illegible] و [illegible]

سائیده بر پلک چکانند دوائیکه ناخنه و بر و بال زنبور زرد و پلکه و جالینوس گفته است و با درد چشم را نفع دارد در
همه باب مفید است بگیرند جست دو درم در ظرف آهن اندازند بر آتش گذارند تا آب شود سیلاب سازند
بهبوده بگیرند و اندکی اندکی بر آن چسبت کوفته می چکانند تا که لیف خاکستر شود و برنگ زرد مایل بسیار
مسلول شود پس آن [illegible] با رنگ صیدلانی که در چشم کشند و معمور انگشت جرب در آن تیار می شود این دوا
دوا نافع است دوائیکه سپیدی چشم را اگر چه بسطبر شده باشد و دیده دارو نشسته باشد بر طرف
سازد مجرب است [illegible] دار و را بکوبند و منسوب [illegible] کشند و گرداند [illegible] کوفته بیخته
با [illegible] در چشم کشند و مداومت نمایند دیگر ابلج اذا اخذ منه درهمان
درهم و ینقع فی ماء [illegible] ساعتین ثم یعصر و یصفی و یقطر فی العین ثلث مرات نفع من
البیاض و هو مجرب **فصل باب** اندر رمد و درد انگشت و بثور چشم اما اسد و نوعی از رمد است
که از آن بوی [illegible] در دو بیغ گویند و در کودکان بسیار افتد و آن انگشت با پلک [illegible]
چشم باز کم [illegible] اما سیاه نشود و رنگ اماس مانند گل سرخ بود و دوا اینکه اصلح علاج
فصد و جلاب است بحسب [illegible] و این ادویه بحسب حال هم مفید است [illegible] هلیله کابلی مرداسنگ
هلیله زرد از هر یک یک مثقال افیون دو سرخ [illegible] چهار عدد [illegible] توتیا [illegible] اما بار
ساخته در [illegible] در آب [illegible] بیدار [illegible] چشم بگردانند [illegible] متعارف است
دیگر [illegible] بندند [illegible] آب [illegible] اندکی [illegible] یکبار است
شود پس [illegible] چشم [illegible] در چشم [illegible] عمل کند [illegible]
در [illegible] گویند کو فته [illegible] عمل کند مجرب است دیگر [illegible]
و [illegible] از روی آن [illegible] ماده بر شد و تخم [illegible] کنند [illegible] افیون حل کرده

و دو

سفید ساختن روی [illegible] چشم از انگلیسی [illegible] حمرت

15

در دو [illegible] و به پوست گاو [illegible] باشند آن مروارید [illegible] و بالا دوای مجرب است که شیون است و در [illegible]
مشهور نیز [illegible] است [illegible] قدر یکه [illegible] پس [illegible] بند تا جوش آید
پس [illegible] با فته بر و جهان [illegible] نیکو بگسترند و از آن [illegible] چشم نهند و یکان قطره
اندر چشم ریختن و نهند اگر چه می سوزاند اما آب بسیار برمی آید و [illegible] سرخی را دور می کند
و ورم را تخفیف دهد دیگر [illegible] در روغن که [illegible] آب [illegible] باشند آنچه [illegible]
مانند دیگر بگیرند انار دانه انار ترش که [illegible] باشند و [illegible] آب [illegible] و [illegible] بستانند
که دانه کی افیون و مقدار [illegible] چهار [illegible] افیون [illegible] آنچه [illegible] بجوشانند تا غلیظ شود
[illegible] ساخته [illegible] گلاب [illegible] سائیده در چشم [illegible] سازند [illegible]
مفید است و دوائیکه [illegible] چشم [illegible] باشند دور کنند [illegible]
[illegible] افیون [illegible] گوفته [illegible] و [illegible] است
در چشم کشند [illegible] چکانند [illegible] دوائیکه [illegible]
چشم را [illegible] چشم را [illegible] سنگ بصری [illegible] گلاب
[illegible] چشم [illegible] کشند دوائیکه [illegible] چشم مجرب است افیون [illegible]
[illegible] بسته [illegible] چشم [illegible]
دوائیکه سرخی چشم [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و نقره [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] در چشم چکانند و [illegible]

بچشم بکرد انند نخستین بار آب کرم از چشم جدا باید کرد از آن روز بهند که عقب آن شعاعست نیز بعد بگیرد و بلور الی
و از آنکه چشم را الحمد دهد و ... آثار رسانید و بکرد ساخته در چشم ... اگر با گلاب سائیده باشد به تر باشد و شیره
تمر هندی بر چشم ... علاج باب انورد در ... زبان و دندان و قلاع و ... در شرح و شفوت
زبان که آثار ... گویند ... ... استعمال کرده ... الحی ... و رسیم
گویند ... دو ... بگیرد ... سائیده و ... انجیر ...
علی الصباح و ... کرد باشند ... دارد ... عقب ... کنند
و آنکه را سائیده بر دندان بمالند دیگر ... آب لیمو سائیده بر زبان بمالند دیگر ... کوه
سنگ با آب لیمو سائیده بر زبان بمالند ... و دیگر ... باشد باریک سائیده
بر آن ... بمالند ... دارند ... بلیغ ...
جمله را با آب ... سائیده ... دیگر ... سائیده ... بمالند دیگر
کوده ... بر زبان بمالند ...
تمام بکوبند ... کفایت کنند ... باید ... باشد ...
بنوشند اگر حاجت باشد و الله اعلم دیگر ... کنند ... بر زبان ... کوکو که ...
... بمالند باریک ساخته ... کنند ... کنند
و ... زبان ... سائیده
سائیده بر زبان بمالند دیگر ... در زبان ... تمام ...
و ... با ... گفته ... باشند ... اما
... زبان را ... و الله اعلم ... بمالند و ...

16 جهة فصاحت زبان و تکلم کردن این

... بمالند و ... که ... زبان را ...
... سنبل الطیب ... سائیده
... بر زبان ... مصطکی ... انیسون ... یکدرم
... دو درم ... بگیرد ... یکدرم ... دوایکه
قلاع ... مصطکی ... گلاب ... آنجه
کنند ... یکدرم ... آن
دوا ... سرد ... یکدرم ... زبان
کرده ... بر زبان ... سفید ... مصطکی ... یکدرم ... سائیده
دیگر ... باریک ساخته
سنون سائیده و سنون ... دیگر گویند ... یکدرم ... دو
دو ... باریک ساخته ... بر دندان بمالند ... پنجاه روز ...
نگاه دارند ... دوا ... گرم ... آتش ...
... آهسته آهسته ... تمام ... دیگر ... سفید
... یکدرم مصطکی ... یکدرم ... باریک ...
... باریک ساخته سنون سازند دیگر ...
یکدرم ... سفید ... بر زبان کنند ... باریک ساخته سنون سازند
... سازند دیگر ... دو درم
... یکدرم ... سوده ... دو ...

سر رشتی ستوار نمایند و بر آتش دارند تا کف تا کنار برسد و اجزاء را در وی ریخته کرده اند پس بر [illegible]
و بعد از سرد شدن یکی باد و دو دانگ را اطراف مالند و دو بار بیش حاجت نه افتد و نیکو است که هر دندانی
مالند بار دو [illegible] بخش نیکو است اما ریختن هم سیر تا ها بازو اما سیر تا ها را اگر بسیار [illegible]
دوا شش سر رشته بر دندان بمالند دوا آنکه درد دندان ساکن کند تریاق است و لیکن گوزن سوخته
کلس را کوفته بیخته سنون سازند دیگر بلیلها که مانند کنجد است بمالند مشهور است دوا [illegible]
کوفته سازند و سیر کرم [illegible] کرده جفت در دهان دو [illegible] دوا از دهن بشویند و دوای جنبش دندان
که بسبب ضربه بود یا سقطه یا [illegible] یا باز دارد و بن دندان محکم سازد مثل [illegible] بسیار
سائیده آنکه [illegible] کوفته بیخته نگاه دارند و باید که بسیار [illegible] هم [illegible]
بر زبان سازند دوا آنکه چون بن دندان بازدارد [illegible] بسوزانند و خاکستر وی بسایند
و همچنان [illegible] بر زبان ریخته بمالند و اگر [illegible] داخل بمالند دوا آنکه [illegible]
بن دندان را دور کند و دندان را محکم دارد [illegible] یکی بار یک [illegible] یک [illegible]
[illegible] بر زبان هم مانند کوفته بیخته [illegible] بمالند دوا آنکه دندان صاف دارد و بعد استعمال
ادویه [illegible] خورند [illegible] تو [illegible] یک [illegible] کوفته دراز [illegible]
[illegible] و بکوبند [illegible] سرد [illegible] عبارت است از [illegible] کور [illegible]
[illegible] دران [illegible] [illegible] بر [illegible] کنند [illegible] کنند
[illegible] [illegible] در آن [illegible] ساز ند [illegible]
[illegible] دندان [illegible] بالا [illegible] دندان دوا آنکه [illegible] دندان
[illegible] بار یک ساخته بمالند [illegible] [illegible] سوزانند [illegible] تخم [illegible] بکوبند و

14
[illegible] سائیده سنون سازند [illegible] [illegible] کنند [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفته بیخته [illegible] [illegible] [illegible] باید
[illegible] بمالند [illegible] [illegible] [illegible] بر دندان مالند و بالا [illegible]
[illegible] دندان [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible]
مشهور است [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بر دندان بمالند [illegible] درد دندان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible]
[illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بمالند
[illegible] [illegible] [illegible] بر دندان [illegible] دندان
[illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بر دندان [illegible] دوا آنکه
[illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بر دندان [illegible] درد دندان و کرم دندان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مصطکی رومی کباب چینی [illegible] سفید [illegible]

اول [illegible] را در دو مثقال بریان کنند و بعد از آن کوفته بیخته بر دندان مالند و در دو دندان [illegible]

و بعد از آن دندان را با [illegible] دوائی که مرکب است اکثر [illegible] بر دندان می مالند و

ترکیب [illegible] کبود است [illegible] سبب است دوائی که درد دندان دور کند [illegible]

زایل شده [illegible] [illegible] مصطکی [illegible]

بریان [illegible] [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] بریان [illegible]

کنند و بعد [illegible] احتراز کنند [illegible] استحکام دندان [illegible] دوائی

دارد دندان قوی می [illegible] الدود [illegible] بر دندان

که [illegible] دندان دیگر [illegible] دندان در

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible] دوائی که [illegible] دندان [illegible]

دندان زایل کند [illegible]

[illegible] دندان [illegible] استعمال آن

باعث [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible]

سنون

١٨

سنون سازند [illegible] دندان را محکم کند و [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] بریان [illegible] بریان

[illegible] بریان [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible] دوائی که [illegible] دندان [illegible]

[illegible] الاسنان [illegible]

[illegible]

دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible] دندان [illegible]

دندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استحکام دندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... باب در امراض ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... فصل در ... دهان و زبان و لب ... [illegible]

[illegible] ... فصل در درد لب ... [illegible]

[illegible] ... باب ... در امراض گلو ... [illegible]

[illegible]

بهره لسبهم

[illegible]

سبز [illegible] دیگر جماور بانسیر بر بامول در گوش چکانند دفع است دوا انجه دار گوش و چکیدن ریم

باز دارد [illegible] سیاهی [illegible] سبلکه [illegible] ساخ [illegible] بادام تلخ سیاهی تیب تنباک

او را بگیرند از جمله [illegible] کشند [illegible] سه کمان [illegible] بنقشه با [illegible]

بیاورند [illegible] سیر روغن گل [illegible] روغن بادام [illegible] بنفشه [illegible]

[illegible] چند قطره بچکانند [illegible] در گوش چکانند [illegible]

[illegible] در گوش ریم [illegible]

در گوش چکانند دفع است دیگر [illegible] در روغن [illegible]

هم [illegible] در گوش چکانند دفع است دیگر [illegible]

[illegible] در روغن [illegible] چکانند [illegible] سردی باشد [illegible] دوای

[illegible] گوش [illegible] [illegible]

[illegible] است دیگر [illegible] گوش [illegible] چکانند دوای [illegible]

گوش [illegible] ریم [illegible]

[illegible] دوا [illegible] چند قطره در گوش

چکانند [illegible] در روغن [illegible] عمل [illegible] که

روغن [illegible] گوش [illegible] باب [illegible]

دو سه قطره در گوش چکانند **باب دوازدهم قلبیه** بدانکه دل [illegible]

[illegible] دوای [illegible]

[illegible] دوای که [illegible] دل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] هوا [illegible] بالا [illegible]

[illegible]

دوائیکه امراض دل که از سردی باشد نبات مفید است [illegible] گل گاو زبان [illegible] باشند

[illegible] بخورند دوای که [illegible] ضعف دور کند [illegible] دوام [illegible]

[illegible] طرف [illegible] بخورانند که [illegible]

دیگر [illegible] دل [illegible] امراض دل و بادی را مفید است مجرب [illegible]

[illegible] ریوند خطائی [illegible]

[illegible]

[illegible] عناب [illegible] میوه ها [illegible]

[illegible] هر یک [illegible]

[illegible] جمله مساوی کوفته بیخته [illegible]

[illegible] ۳ [illegible] ۳ [illegible] در شربت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شروع نمایند [illegible]

[illegible] ضرورت [illegible] دوای [illegible]

دل را مجرب است کوفته [illegible] بخورانند **باب [illegible] امراض [illegible]** [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] فلفل [illegible]

[illegible]

کوفته بیخته در شیره [illegible]

[illegible] ۳ [illegible]

[illegible]

ازبرای [illegible] [illegible]

[illegible]

و آب [illegible] شود اگر کاری را [illegible] معتدل [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گوسفند پخته مقدار [illegible]

جایی که [illegible] در جمله امراض [illegible] است و موافق است که با اطفال [illegible]

[illegible] گویند [illegible] است و این [illegible] مفید است [illegible]

[illegible]

[illegible] پخته [illegible] یکی [illegible] دیگر

[illegible] باشد [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] پخته [illegible]

و باد [illegible] و جمیع امراض [illegible] مفید است [illegible]

[illegible] در موسم زمستان [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]

[illegible] مشغول است

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گوسفند پخته [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] پخته [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تمام [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] پخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

اجلای کسر آنند بعضی تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقول از [illegible] مصطفی [illegible] تخم حنظل [illegible]

[illegible]

[illegible] بید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

[illegible] بستان [illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فایده** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **باب [illegible]** [illegible]

[illegible]

مشهور است و لبان نیز گویند با آب سائیده بر عضو مالند و با سرکه بکوبند [illegible] و بند نیز بخور دانه دو دل
حسک [illegible] و اوراق آس کدر بکردد و دیگر چار تخم که در اکثر امراض یا باد و نفع دارد و اهل سماع از چار دانه گویند
تخم بالنگو تخم [illegible] رنگ [illegible] تخم [illegible] یکی [illegible] سه تخم [illegible] بکوبند
و از الاغ [illegible] ساخته [illegible] نماید و اگر [illegible] سیاه [illegible] تخم [illegible]
نماید سه تخم [illegible] دوائی که استسقا را مجرب است شده که [illegible] مشهور است [illegible] اقسام
علت [illegible] رگ [illegible] بسیار [illegible] که [illegible]
رگ [illegible] باشد [illegible] و [illegible] در [illegible] و عسل
و غیر از آب [illegible] رسیده رگ [illegible] باید [illegible] **فایده** [illegible]
را است که [illegible] است [illegible] سفید [illegible] پاس [illegible]
می [illegible] دو بار [illegible] که [illegible]
زرده و سپیده [illegible] و مقدار [illegible] کدام [illegible] و [illegible]
و [illegible] یافت **فصل** [illegible] سبز
ادویه [illegible] گویند [illegible] عرق [illegible]
در [illegible] سیاه [illegible] مقدار
باید [illegible] دو درم [illegible] سه
روز [illegible] مساوی [illegible] بجوشد [illegible]
[illegible] سبز [illegible]
[illegible] سه حصه [illegible] ساخته [illegible] باد [illegible] صباح [illegible]
صباح

هر صباح بخورند و بر سر قطعه که سبز را بمانند بابد بینی [illegible] بدهند که [illegible] کدام [illegible] بیاز
سفید [illegible] سوسن [illegible] بجوشند هر صباح و بعضی [illegible] چهار [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] سه [illegible] قطعه [illegible] قطعه [illegible] آلوده [illegible]
کنند و باد [illegible] بخورند [illegible] دور [illegible] و دیگر [illegible] گویند و [illegible]
چهار دام [illegible] چهار دام [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] اند [illegible] و بالا [illegible] و دیگر [illegible]
چون [illegible] باشد [illegible] سبز [illegible] و بالا [illegible]
[illegible] و دوائی که [illegible] و باد [illegible]
[illegible] مساوی بگیرند و [illegible]
[illegible] و یکی صبح و یکی شام بخورند و دیگر [illegible] مساوی بگیرند
و [illegible] سیاه [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] سه [illegible] بار [illegible]
و صبح [illegible] وقت شب بخورند [illegible]
ساعت [illegible] چیز دیگر بخورند [illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]

مذکور را بپوشند تا دو هفته سوار نشود مثل سرکشی که بالا رفتن [illegible] بردن او را امید دارد تا دو هفته مقدار
یک پیاله قهوه خوراک کلان هر صباح بنوشند و طرف دهان جگر سیاه دارا باشد تخم سبز را بسند و مع [illegible]
بکوب ادام [illegible] باید دیگر با گلاب نیم انار پوست سفید کلان نیم انار [illegible] ۳
با و پوست سفید و از آن را اول آب بکوبند و در ظرفی چینی بسته که آب او را نتوان [illegible] بوده اند و [illegible]
انار آب [illegible] بیان انداز اند و برسر [illegible] چکنم سپید شود چغر را سرکشی صباح بالا دارد
۳ هفته دم کشد معمول بردن از آن دم صبح [illegible] در [illegible] شود صبح و شام [illegible] سلام یا هم و [illegible]
بنوشند [illegible] البته دم [illegible] المسک السلام دیگر با گلاب [illegible] انار در [illegible]
[illegible] ساخته نیم باو [illegible] دو دام [illegible] باشد چو کوب [illegible] وزن
مجموع [illegible] صبح [illegible] باد بادیان می کشند صبح و شام دو دام بنوشند [illegible]
[illegible] باد [illegible] سکم و بند [illegible] را مفید است [illegible] سکم را کم کند دیگر [illegible]
که [illegible] مشهور [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صالح [illegible] در [illegible] سبز که [illegible] گویند [illegible] دارد [illegible]
[illegible] مغز [illegible] کلان باشد ۳ [illegible] باشد [illegible]
با قند سیاه [illegible] که [illegible] را [illegible]
و باهای [illegible] دیگر [illegible] ۳ [illegible] مجرب است دوای [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
داشته باشند [illegible] دوای که [illegible] سبز را که تمام [illegible] را گرفته باشد [illegible]
است بر [illegible] رفته [illegible] تا مدتی [illegible]

[illegible]

که نفع عجیب دارد و [illegible] در پهلوی راست باشد داغ بر اسپلم [illegible] و بند و اسپلم
[illegible] است در میان [illegible] دیگر [illegible] سبز را نفع تمام دارد [illegible]
[illegible] برابر [illegible] نه [illegible] گلوله [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] دارد [illegible]
کنند [illegible] بیاورد روز سیوم ۳ قطعه [illegible] ۳ قطعه [illegible] ۳ قطعه
[illegible] باشند مجرب است دیگر [illegible] صبح و شام [illegible] باشند مجرب است
دیگر [illegible] برابر [illegible] و [illegible]
[illegible] گلوله [illegible] خالی [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] و چون [illegible] او را [illegible]
[illegible] **باب در بیماری های [illegible]** ادویه [illegible]
[illegible] گویند [illegible] گاو [illegible] تمام شب [illegible]
[illegible] نیم [illegible] مفید است [illegible]
دوای [illegible] گاو [illegible]
[illegible] گاو نیم [illegible]
[illegible] **فایده** [illegible]
ادویه جامع النفع [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] **باب دیگر [illegible]** چون [illegible]
[illegible] دوای [illegible]

دراست سیحه بوده باشد پس سیم با ... قند سیاه بر رنگ است و سیم با ... گندم بجای ... باشد بر
کاو بکشم د تا روغن بقدر بکار ... را بجای کشیم بر بندد و ساقول کشند دیگر گندم در اکم ... از ان صورکم کرد
بعد ... طلق گندم در آنکه در دو ... نوشادر ... دیگر او را ... فایع و ... اجزا ... باد
معلوم است ... بگیرد ... سیاه ... دو دانگ ... سازند در یکجا و
روغن ... بر بندد ... را ... بایستد ... دیگر که ...
داست ... باد ... که ... بندد ... روغن ... باشد ... بر روز
زیاده نماید ... بعد ... کنند ... شده دیگر ... سیاه ... تجربه
باشد ... دور ... دیگر ... شاید دیگر باره ... از ... دردی قاید
... بساید ... باشد ... دیگر ... در ...
... باد ... باشد ... دیگر
... کند ... باد ... بعد
بر داود دیگر ... سفید ... بعد ... سازند
... دیگر ... باشد ... بر ...
بکر ... سیاه ... که ... در سیم ... بیاید ... و
... طبیعت ... دیگر ... باد ... سیاه ...
... دیگر ... باد ...
بر ... دیگر ... سفید ...
بر ... باد ... دیگر ... باد ... شود

سیماب

26

یکبار و بار دیگر بوقه تخته بگریزد و یک ... سیماب ... و هم ... سیماب ... تحلیل
یکبار ... سیماب ... ان ... بیاید ... باشند ... دو سیم و ... دیگر که ...
است ... و ... تخته ... سازند و بار دیگر ... بکار ... سازند
... سیاه ... نمایند
... نشستند ... دیگر ... دال و
... تا ... از ... سیاه ...
... سیم ... دیگر ... تحلیل
... دو ... بکار ... که ...
... بار دیگر ... سیماب ...
... سیم ... دو ... دیگر ...
... کند ... بیاید
... و ... بعد ... دیگر ...
... سیاه ...
... سیاه ... سازند ...
... اول ... دوم ... سیوم ...
... سیم ... باشند ... و دال ...
~~... باشد ... و دال~~
... دیگر ... باد ...

بکلی گویند و مع صلل قبض انواع ایمن و مفلفل کند و هیك دو درم بکیرند کوفته و بیخته بکلاب و شکر سپید اقوام
دلفدا ادویه تحوقه بدان برشند و محرور بکلاب تبدیل کلان صباب سازند و بکسب هلیج کنند تا وطری بکی بکلبه
منفور است که اقل درازی بقصد تا که ام تحوا مبرد ماعشرکرده بقدر باشد حیار شد و خشک سازند مع گویند اول دو
در هر بار اگر کوارند بسیار خوب است و ارد و ماع باده مرضعه محرب است و نشستن بر کو و عطر طبی اسهماد ادار اتی قبض
باید که گمجیم را برتان بالاید و سانده مدا زند و شیم حصه یک کف بکوارند بر دور با حب محرور و مبداء شعم حصه بکوارند
باشند با حب و محرور و مبداء النسیم حصه بکو اده باشند با حب و محرورند مبداء الحم حصه مبداء الصیام حصه مبداء سیم
حصه مبداء العفف مرکب بلیلی حبل سیج ایج مبوده تمام بو ادی برطعه دا با حب و محرور باید کو اه صبلم در یک ال
یک کجلم منسراان شود بایند اگر کو ابند بکی و سرا افزایند بیماری هیچ حالا کلفت دایم بکوارند باشند و بر هیج نیست
در بالا استاده مع امراض با درو و نظر است ادویه موک و موک انشکه از بر بیلود الا خرد لست بار
بو بسیح اگر تاده بکحصه بکی بوزه صبار حصه بر گرار ادر بود ال کوه ک ساینده ازان جا ر طلا سازند و در ارعات
نشت انقد و اگر امراض بجوا باحک کشین افروز زند و بران تکمید کشد دیگر نیست عو و فلفل کود و زرده گاو
انواع اصفر و از تبود در سیاه ما سیم تور ام ازره بلبط نخوام شد ر کحل ملت باشد و بقیه یک ساعت بر وی نهاده
بر بندند یا سیم اور کت باند مجرب است و در انقد سیج بی نظار است دیگر صبر تحنت در کحل بر شیع
مساوی بکیرند و بکوبند و بمعدار بدنبد **فایده** موکه باب نیم باشد یکلاه وی نهی باید کرد
زیرا که استعمال این ادویه در ذات الجنب و ذات الصدر و الم رو مضر است دیگر دقت روی بی ابی انس
نکوارند و بار اهمام بر موضع دلو نکوارند بر دیوار الحصاد الا انتشر ملکیم و اینها و رم بباشند **فصل اندر**
امراض معده او امعاء و مفتود و ادوبه بحسب ذکر اندر امراض معده و امعاء و مفتود و ادویه سیج
ذکر ادویه سهل و منقیه ادویه اشتها آور و قبض کشاید باید بلیله جبنه سنا و بکی مکسر شاید دیگر

تریشه

٤٧

کوفته بیخته سفوف سازند و دوای که اشتها آورد و ملکی بر بندد و انار دانه سفید دانه مصری سازند و در دهن
مرج و دانه الابحی و دارچینی با الکبر و بو نیطرو عطیل از هر یک یکدام بکلا بار یک ساخته نکوارند و بقدر
کا پیب نکاه دارند چهار ماشه باکم و در بار سفوف معجون سینه مجرب است و دارچینی بادیان بعلاوه فافله
نبار نبات بر مع الجبر برابر کوفته بیخته بعد طعام بکوارند مرد کلان دو ماشه و طفل یکماشه بالمک است
دوای که اشتها آورد و مبین است مجرب است چترک بکیرند حبه ده دام مرج عاقرقرحا از هر یک یکدام
هلیله چهار عدد قند به برابر ادویه و نیم یکجا عاقرقرحا بیلمول جمع الوارند و طری
سازند فلفل الست مر ارانکوت قند و نیم بکیرند و حمله ادویه بخته و با قند مرکب سازند و
قند و نیم هلیوت چنان بکیرند مر بارند هلیوت مر با قند بخته و از پارچه تر آن را بیلمه ازند بار زم
تخم و صباح بوست با الراز و دور شده و صبر قند باشد که در زیر بوست است نکاه و محرر شده
زند بس حلبه تحح که در زیر قند است شکسته و از میان وی معز سنباند بس آن مع و قند
نکاه دارند در دوا دوای که اشتها آورد و باه بیفزاید بکیرند بلیله کابلی که بر شاخ است و محورات
و بلیله یسنایند و بلیله را یک ساعت بر قلوی بخیند و سازند بو تسوا انمو و آن در تیخ
پوست اندازند و در خشت سرکی مالند و نیم بر شاخ صاف بکسترند و بران بلیله بلیله یبیند
و دو هیم بر شاخ پوست دیگر از ان بر کس قلوی بیند تا بلی بلیله گلدام بوست برکس در بار بالا
قلوی باشد بس هیم بر سنجلم کشند صامسم است و در جعفر بکسه از آنکس با جک در شیخ
بسوزانند و تمام شب در آن نهاده دارند و صباح ار آن بلیله و قلوی را بر آرند و کل طا شده
و شکل کشته بحوا باشد بسنابند و با بادزه بر سفل صلابه کوبید پیدا رند و از یک
سرکه است و بعد حالت و حالت نوان افزود دوای که طعام هضم کند و قبض بشاید

ملاحظه ... بلیله ... سرکه ...

کمیته یکبام و زعفران دار فلفل فلفل از هر یک نیم مثقال طباشیر قاقله صغار از هر یک دو نیم مثقال عسل
یکی سه مثقال و نبات نیم مثقال و گلاب سه مثقال و روغن بادام دو مثقال گشنیز کمیته را اضافه ساخته چهار مثقال
تشابه را گشنیز صالح است معجون سازند و صاف کرده کمیته در کوزه نهد یکی ادویه‌ها
وی بگذارند چندی تا بسیج خاک الحوضه باشند و حکم اینکه در ابواب دیگر بیاید بستانند و در آن
صورت اگر یکبام مطلوب باشد یکشنبه بار در ابواب زیرا که اگر نیم بادو در آنجا ابواب
یکماه و اراق بدست خواهد آمد و وقت خوردن نیم تا بخورند یا از فلفل دوای آن گشنیز
نیم شکر باشند بر سبیل استسقا فرا آورد از همه وی شهد یکدام در چهار دوای آنچه باقی
بجوشند بر آورند علی قدر دارچین مرغی یکجو دکان بسیار ادویه دهند که استعمال آن معمول کنند و از آشنا
ادویه مرغی قسم اول بصفت عدد لب ببندند همچون صندل و بصفت و ظلم سیاه نار سیده قرار کنند
و بر پا گاو زبان که دو دار وی براکنده باشد و بسیار محض کشند ببندند یا نخته لنک و یکی از آن هر چهار
دوای که از آشنا الاوله سنگ بر آوردن بعضه اولا جنبه سرتک و نیم فصاوی کوفته بخته دوا کنند
و اگر غایب کوفته نهند نقش یا از آنها باشد جدا سازند دیگر فرنفل و دارچین قاقلی مریم هیل و هیز
هر یک از اجواین بعضه سر زنگ کرد قسمت از ترنج عمده گل انار دانه یک سیر کرده یک بیستم
نمک دریایی چهار مجموعه یا دوبار آن وزن لسلول سرخ جمله برابر نیاز کوفته جدا سازند دیگر زنجبیل فلفل دار
فلفل کره ترنج اجواین کوفته گوهر تک سیاه داروی کوفته بخته سفوف سازند دیگر هیل دار
جنطیانا و دهینه سیاه زیره سرخ نمک سنبل نمک دریایی یا پیستر یا گل بسفر بر یکی دو دام نخ دار الاکی
برای بر یک سیر و دوام نمک دریایی ثبت دانه انار دانه چهار دام و ملتی دو دام کوفته بخته سفوف سازند
دیگر قند از آب بکشند و از نمو در دوای اسلاف اند و سرکه ورق آن امیر و بجوشند کرانی سکم که از ملاک

شنیده شد و ورق کرده و بکر شکم بر آیند و طعام ایهام کنند بعضه بعضه بر سیاه و یکی یک یک زنجبیل از هر یک یکی
از یک دو دام و هیل یکدام کوفته بخته سفوف سازند دیگر یکدام زنجبیل برابر بسپارند بجوشانند فرق و باشد
کم قدر آن بجهه یا زنجبیل یا هر دو هموار اند و باشد که او ادویه اول هاضمه موثر مقوی ایشان سیر دوار
که در آورده از آشنا باشند تمام دار و بغایت موثر است دیگر اکسیر است سیاه یکدام
گل از زرد و سیاه که چهار دام گشنیز سیاه داده شیره بعث کمار که آبار باد داخل گل لال
کوبند دو روز ترکنند و در روز سیوم سیاه را روغن تا ارزند و در بار اسیت دو سه مرتبه صاف نمایند
تا رطوبت نماند بعد از آن در آفتاب خشک سازند بس سیاه و سیاه را در آوند یا رطل یا بوسیم
حل سازند و گلها از زرد اندک اندک در روی می آمیزند و حل میکنند با که هر گلی در آن حل کنند
و مبادا که یکجا بار بسی بخار است بس همراه فلفل گلولی سازند و اگر گوله نسازند قدر آن بخلاف سفرایند
و بعد از طعام دو گولی فرو برند و از نزد ترش و بادی بپرهیزند طعام ها هضم کنند و از آشنا بسیار آورند
و گل زرد اگر بنجه نوبه و تمام شکفته باشد بهتر است و دوای که از آشنا الاولات بسیار آرد
بعضه بعضه آمله نمک سیاه سنا و هر یک برابر بگیرند و کوفته بخته باشند جدا سازند و تو و وقت
حاجت مقدار یکتوله یا کم و زیاده میدهند با آب گرم و وقت خواب بخوانند دیگر که از آشنا
الاولات و بادشکم دور کند و در ماه سرد که در بدن افتند سود دارد و خلط های اطباء نوان گفت
فلفل کره فلفل دراز عاقر قرحا از هر یک سه دام زنجبیل کباب چینی سیاه که زیان بجهانکم هر یک دو دام
بجه یکدام جمله را کوفته بخته با شیره بیکره تا دو یا بس کنول بمانند و بر ابر دارد حب کنود
سازند جواری دو حب در یک روز یک تنول بجیده دیگر از آشنا الاولات طعام هضم کنند زنجبیل دو دام
بادیان یکدام جاشنی بیخ الگون ثلث دام هر یک سه دام را کوفته بخته باکه بخوبی قرص ها سازند

دیر انگشت افروخته با سفال که بر آتش نهاده باشند مار تابه بگدازند باریک تا سرد شود و بسایند و بخورند صحت
بخورند و دیگر که در استسقاها او را دیدن حکم اکسیر دارد الا نمک سیاه نیز نمک سنبله نمک سوده نمک نبات نمک قلیا لکاچ نون
نمک بکار نمک گل اینده نمک کولی جمله را برابر بسایند و برابر جمله دوا هم ادا بار ریک ساخته در جامه ظرف
و آب لیمو کاغذی در ریزند آنقدر که دوا انگشت بالا آید و در آفتاب نهند بر شیشه تا خشک شود و باز آب
لیمو همان قدر باندازند تا خشک شود و باز آب لیمون همان قدر باز ریزند و باز سیوم که خشک شود برون آرند
و در آوند سفال مطلبی بگل حکمت کنار اند و آوند سفال دیگر و از کوزی بران کنار اند چنانکه کناره
دهن هر دو یکسان بهم پیوندد و زیر آتش بسیار نهند گشته تا دو پاس و لیته چند ترکه برتبت
آوند و از کوزی نهند و باید که لیته را چون گرم شود و در آن بار سرد شود بگدازند و بعد از آن
آوند بالا را بایست برداشتن بالا مقصود شده ریخته شده بس بگیرند و بدارند و با قدر دارچینی
و جر سواد از مثال آن مخلوط ساخته اندکی از آن دوا خورند خالی ملاحظه نمایند و اگر
سفال بالا آنقدر کل الا اند طور نشست بهتر باشند دوا که استسقاها الا و معده و امعا و اوقات
دهند و اسهال معدی و معوی را فوراً بسته دوا چون بتابید از دانه ماو سر الجبل برده سپید
بر بند و دوام تخته سوت زیره سیاه تیزبک بلیله بلیله بلیله زرد بکدام یک سنگ دو مثقال جمله
بکوبند و بیزند با ماه ریک بسیار بباید بخت و مقدار بکوفته باشکم و زیاد و بالای طعام با قبل
بخورانند مجرب است دوا که استسقاها او را پوست بلیله زرد از آن سی درم نمک سنگ دو درم
شیطرج سه درم فلفل دراز چهار درم کوفته بیخته بر از بکدام بار گرم بخورانند و بار
استسقاها گرانی سماق آمده جوابی دکیل فلفل دراز فلفل گرد قاقله زیره ریاقی فرنفل خلم
برابر کوفته بیخته دو حصه از نبات انجبتم بر صاف مار بکوفته باوات با نمک دم و تا کاه

بنهم

استسقاها ایکه دوای که سماق است کبابه اکبر و حبه استسقاها الضمی الاستسقاها گر بکر در شیر
صاف کرده فلفل ها زیره اجوایه جو کهار بزک دو درم نمک سیاه دار فلفل لکفو با زیره بکدام
نمک سیاه سه درم پوست بلیله چهار درم ادو تیز بوقت کوفته بیخته بشیره اد ازین یکی اشتها چون
خلک شود با آب لیمو بجای ماند نکشته و دو را گر زیاده بر هم صلابه کنند بهتر است و حب ها ساخته
بر زیره بقدر نمار بخار ادو بر که از فرست ساند بر نم بکوبند در ظالم بر مدو بکوبند و علوله بهند بند
و علوله را در آن انداز اند و گرم کرده در آب سرد کنند اند و امساک و شتا سیر دیگر استسقاها بر شیر
بنوان بکلی گرم کنند بر چهار ساوی بگیرند و با کاکی ساند و بر سر طلی نمایند باب در بیان
فواق بگیرند سکه بکدام طلوی سیوبانه طلوی را بسایند و با سکه آمیخته بخورانند و فقف
بعد از حضور طعام تناول نمایند فواق از هر قسم که باشد دور شود مجرب است و دیگر فلفل
لیف و نیلبیدو بادیان همه چهار کاس بکدام ساییده بنوشند دیگر قسکم دو درم مصطگی
بکدام بهم آمیزند و بخورانند بیک و سر و خشک را دو راباید و دیگر باش سیاه را بجای تنباکو در حقه
بی آب کشند و اگر عود بکوبند و بجای آن بکشند بهی عمل کنند دیگر هیل خرد ادو در شیر
دختر بسایند و در بینی دو سه قطره چکانند دیگر سوکی را بر بجای تنباکو بکشند دیگر فلفل
کنداسها با عود با کواه بسوزند و دود آن را فرو برند دیگر در بیع لم بدیم ستلا بدی او را بیکبار نیک
بفرسایند هر چه که دانند فی الفور دور شود اگر عقب تناول طعام منفعل بدید آید
بالهیه تدبیر فی است و دیگر حبس دم در بیع افسام فواق مفید است دیگر خاکستر برطاس
کاسنی نبات گیه برگ هم آمیخته باز نوشانند فواق با ایستد نبات و از انجا طعام را با
یست و یک بیش و وقت کم تر آن کند و حظ اوقات عطسه منفعل است اگر

بودن تا رحل لسونند ودران ابتلا آید درسا عت بخندد پس فندر را ز کیلو لسا ند و داروئی فنسه مثل
درو یاب ساید وهای موضع بنوشند دیگر بیخ فلنا روز تلخ دو رب ساید با دو درم قطره
در بنی چکانند فواق بستاند خاصه که بعد قی سعود مطلق آید باب در اکوده و سکم و قی و دیع ملکه بیک رنگ
د بیل دیره و لسونیه ورزیره و سیاه دانه و انجوده را مکر د زبان مخلد را بساوی کسانند فیل از طعام
و بعد از آن بخورند باد کونه دوع بمایند دار روغن بسیار یار زدانه و اشتا ا رد و دیگر بیل با شند ارع
بادوا له دیگر ربگ ازر بسا وند بکارتو با مان بخورند کو ده رادور کند و طاقتی رسیم او عک ب
در هر بر دو نعدام کفته شده دیگر بیخ سلم و بیخ آن و بیخ بوا بسیر ا رانیم دانه را ز بیاد که بیدار بخور
کوبند کو فته بخته مقدار نخود حیاب سازند و بدان آید و انه کو فته بخته یک نقدت وقت سم بار
بخورند و بار سه ۳ صار الهرب نک تسه و دو حب دیگر بخورند وشی اسان بعامله سه چهار الهرب دو حب
می باشد حلیه در ایام اور شار بدیب تا بت لحب کو باشد و موتی برابر جدوار و ست کنند
بیخ حلی میر هد ادور بیخ دانشار و شکر ب دوای که بیخ دو با بید میغر سیل ار بلیلو و بوست
بوست کرا دو لوله کور بلیله و بلیله ابلی بلیلو فر ر سینول هم نوله خصر سه ۳ تو بلیله زا روی
بکرند و کوار سیتوال هم را بکوبند و بخته ابهم آمیزند جوا ر سقت ما یار بلیلو ادب بیخ سیتوال
بر میلو بند دیگر با تمان سه مغر سیل مور بیلی کل سیار ربال حسنه انبه شکر ز بیک بکدام
هم را چهار حصه کنند و یکی یاران بر باید می سپل الله دیا بیخ الکبیر سه ۳ او ریا کم و س
بخورند دوای که اسهال معوطه را با ز دارد کر یارو کهر با مکی کو بند کو فته بخته موارنه بسیم با شد
بادیک بکو دانند دیگر بیخ که میوه ی فرفیل کو بند موازن جهار هم لسا ند و کو فته بکدام شکر را ز انبه
در دریا آمیزند و نه حصه کنند و هر صباح یکحصه با دوغ بخورند اگر اسهال صغرا بود لحبه و

شام بر بیاد و ل کنند دیگر افیم خالص وجوز مساوی بستانند و برابر موضع بحب سازند اسهال سرطا
و زحیر و موتی و بلغم دور کند مجرب است زحیر و بیخ و اسهال را دیگر قهوه در انک بریان کنند با شد بود
کوفته بخته بو بند اسهال با ز دارد مجرب است و دیگر اسهال بلدام شکر سپید بکدام کو کنار بریان
بلعود کوفته بخته یک کف بخورند زحیر نیه دور کند و دیگر اسهال بیل خام بسیار زحیر با لبو لحن یک
بکدام درم کوفته بخته یه حب سازند هوا که یک اسهال و بیخ سال را مجرب است دوای که زحیر
و اسهال را دو رکند و نفع د هد مغز بیل مویز بس حسنه انبه بنه انک بکدام بخته با فلفل بکوبد
افیون بمقدار نخود فلفل و سازند و حب حاجت یک گرم بکم و را با بد بند دارد که حب شکر
مجرب است بوک بسکلدانه لمو دس فرنفل ربند کو ده یار یک ساخته بخو افلا آند آن کلم
بگدام کا ر علی قند سه ۳ بو ر بخورد یک بکدام آید اگر کو دی با شند جعه رانیم جو را کسته
طلائی که اسهال با ز دار دجای قال تخم انبه کته مغز سیل بر یک را نیم نقد ر مانند بکوبند و افیون
فندر دانمل کنند طلا ما ید بر شکم دوا یک سپل لبو جو ا کند انتفع که در بیخ و اسهال نفع تمام
دارد تخم ز نب بریان نیم تو به کو فته بخته بمخند سیل انبخته بخورند شکم بیاید و با ر موخم
ا نبه کنه یا و یا ی مساوی یا شکر نبه ساوی کنند بکدام دیگر انار خام که رنجیل
رازیک با شد خام لحم بیوه بستانند و دو تاس کنند دیگر بند جو ا ورد و درون آن کاواک
نمانند و افیون خالص دران کاواک پر سازند و آن جوز را در انار کنه ابو که ابو کرارم کا
طرف کاواک که با شد بدارند و یا زبر گرم انار هم مو بندند و در شنت سنگ که بسوی باده کو بند
بر بندند با آن هم حوالشو وا نور بر یان کنند خانم نیم پخته شود و بکو بند با ریک و هر دو اسال
با ریک ساخته و درون را ببرند و مغز آلا کنار حب سازند و صباح یکی از آن ساده ل کنند بخسبی و اسهال

خون دفع نمود و این را اسهال دموی گویند صحت دفع حایط سرکه طفل نشسته بر [illegible] سابیده کوبیما

خورانیده در مقعد بنهند و دوای که بجهت اسهال مجرب است آنرا بقدر حاجت گرفته در خوراک او [illegible] دهند و صبح

قدری شکر [illegible] آمیخته بخورانند دیگر [illegible] کوفته بیخته [illegible] در [illegible] آمیخته بدهند دیگر سبوس

گندم بریان کرده [illegible] بخورانند [illegible] دیگر [illegible]

و [illegible] همراه نان با شکر تناول کنند بجهت [illegible] دیگر [illegible] بادیان [illegible] هر یک

نیم دام نبات [illegible] دیگر تخم ریحان [illegible] و

[illegible] دو سه قطره [illegible] با سرکه [illegible]

بجهت اسهال مفرط [illegible] گلنار [illegible] بادیان نیم [illegible] هر یک

کوفته بیخته بقدر حاجت [illegible] اسهال [illegible] دفع کند [illegible]

[illegible] عمل کند [illegible]

و شکر [illegible] با شکر در دفع [illegible] مجرب است دیگر

[illegible] کودکان را مجرب است [illegible]

[illegible] آمیخته بخورانند [illegible]

[illegible] فایده [illegible]

علاج کلی در جمیع امراض خصوصا در اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۱

هفت [illegible] انفحه که [illegible] همراه [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسهال [illegible] و اگر اسهال [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

و منوبت هر یک چهار دانگ کوفته بیخته سفوف سازند بیجدام یا بکم فرو باید خورانید دیگر بنوشف دهنه بعدی کوفته بیخته کف زنند چون و بلغم دور شود و تب لا مفید است دیگر در اسهال مفرط در طلب بار دار و هر گونه که باشد خواه صرف

یا بلغم یا بر از صرف یا بلغم صرف و هم اقسام الا مجرب است سه که قسم اهلی بریان کرده یکمان بیکر دو دو نیم

افیون خالص چهار ماشه هر سه را در آب بیزند و بمقدار فلفل حب سازند و یکی بدهند کلان را اگر اسهال باشد طفلان

میکرده باشند در شهد حب بخایند و اگر ازو زیاده نمود بار دیگر در آب لیمو دوای در حبش و خون و بلغم و درد

دفع ازالت مع حرارت بود مفید است هلیله سیاه بروغن چرب کرده در آن دو آهنی بریان نموده یکمونه پخته سنوده

در خاکستر گرم پوشیده پخته در سیو بریان کرده پخته شده نیم بریان کرده ساییده موری ها نیم ماشه بار دیگر دو نیم

کوفته حبوب باجات ریخته بخورند کف از رسانید هر یکو بار باره مید هد با لعاب ریشه خطمی باشد و در شب باره پخته باجوز

آن با هم سحق ضاف سیب حال ورق بود مجرب است و اکسیر نوعی دیگر بعلکیون بسایند و به بیمه هند اسهال خونی باز ایستد

نوعی دیگر در سحج اسهال و درد شکم را سود ده فلفل پوست انار برابر گیرند و نیم ماشه هر یک بریان سازند و قدری زلال آب

آب بجهد دوای مجرب است در اسهال بلغم و خون اسپغول تخم انیسون را ای سک سفید هر چهار برابر کوفته بیخته بیک کفی بهار

بخورند با آب ازجهت روده و زدا آمیخته شام بخورند همانقدر و احتیاط کنند که اسپغول بعجالان ثابت ایزند تا کوفته

و اگر بوده هکو هیچ ما مردم را اسهال که میشود اگر چه حکما منع کرده اند اسپغول کوفته نباید خورد دیگر در سحج اسهال بلغم و

خون که فی الفور نفع دارد دیگر بند تخم هندی و پوست انار دور کند پس بخیده و تخم بفتر کوفته بیخته اندر لیمو در بریده تخم

بر آورده بجوش سازند چنانچه متعارف است پس از آن ابراز اینکه کدارند تا جوش زند و چون پیچیدن الوماند در بریده اقتضای

بخور شیره انار دوا دارو در اسهال سیح و حیض باشد باز دارد طلبه اجوان زیره هر یک سه درم و تخم طلاحیه

بریان نمایند بعد از کفایت بیند و بیجدام از آن باخوراند چکمه در آب ارز و بادیه سفت بالا شود باشند اگر بند

و قدری تک سنگ باره کرده بخورند پس ازان سه لقمه بهاده و خوانند بخورد و آب گرم نموده کرده

بخورده باشد دارو در اسهال خونی را دفع کند و غیر آن را نیز زایل کند منوضیب هر شش برابر کوفته بیخته بقدر نوشیدن چند

دیگر در اسهال خونی و غیره را دور کند تا از طعام ازو دایه پاک کند و زمین سبعه در آن برنجانید و آن انار خام در خم بجید

بزنند پس خمر دور کرده ابرا بکوبند و چهار دانگ نخود و برگ جان نیز داخل نمایند جمله را کوفته کنار مقدار کونه

ببندند بحسب حاجت بدهند در حبس و اسهال و درد را مفید است دیگر حب حرمان هندی انیس کرده یکدرم با خوانند

گاو بدهند دیگر در حبس منو را لا در خون در وسط حب بعض و تبه باز فورا انفع دهد بگیرد تو اج خطائی که یکی که گوزه

کوفته بیخته اگر اطفال نه ده ساله باشد یکمان با خوراند انچه بدهند دو درم و کالت و ران حب جمع هر سه را با لب و انفد

لعاب انار دهند دیگر که سحج و اسهال بطی و الفور دور کند پوست ریشه درخت مهواه را نور خمستی و جلکودان با سباط

باشد بیاورند کوفته شیره اکو لیسانند مقدار چهار درم و در ظرف نهاده بر آتش گذارند و پنج درم ربع شیرین سیاه

در آن شیره اویزند چون دو سه جوش زند و فرود آرند و بکرم بنوشانند ازین و بالای ویژه مانند و مجرب است

دیگر در اسهال خونی و غیر آن و حبس را دور کند بالان ریحان کوکنار هر سه را برابر بگیرند و نیم هر یک بریان کند

دکوفته بیخته دارند و مقدار دو درم با دانه هر روز تا آن برارند و قدری قند سیاه و روغن گرم کرده در آن اندازند کوبیده بدهند

و بخورد مجرب است دیگر گل بلبانی با رنگ سماق همراه لعاب بهدانه با نهار بخورد و حبس دفع شود و شکم بند شود دیگر

تخم مورد را انیسون کرده مقدار یکدرم تا دو درم با شهد رشته بخورد و اگر قدری نمک سنگ اعم ازین بیفزایند

اسهال و سحج هر اگر چه سخت قوی باشد دفع شود و بالا در آن ببرد سماق بخته باخوراند باد دایه کاو و مهد ولای حرص

خرمه ها را بهمیر کوفته کوبید و سبکی تیز است در ظرف کلان نهند و دهن او را گل حکم سازند و در تنور نا فیه

گذارند و بعد از دو شب برون آرند اگر خرمه سفید شده باشد گذارند و الا بخته سخت باشد دیگر بار در تنور نهند

تا بکمال پخته شود دیگر در اسهال که مفرط را از دفع سازد خوراک بخورد بار یک برانند و جمله را در شیرین مفرح

ریخته بدهند بخورانند که دفعه او را ادا کند که بعد دوای در سفر هر دو افتد را دور کند نمک بصری خرد

لیمو لجه و لسیاب در خوب کوفته هر دو ها و اسیا بکند و باریک نمایند و آن سه ماشه با دام کلان یک عدد لیمو و

تخمی از دو ماشه تا خوب نمایند و طرای بخش نمک بصری در لیمو انداخته لیمو را دو پاره کرده و بر آن کنند و

بصری را در میان لیمو اندازند تا پخته شود و اگر کم المقدار باشد در ظرف انداز بند و مقابله نمک بصری آب

نمک لیمو اندازند تا که تمام آب جذب نماید دیگر نمک بصری در دام جوارت چکه یک آنار

تنگ بصل را در آتش نرم نماید و در حرارت بسیار دماغ همچنان است و مکرر کنند پس بار یک بپزند بصل را دو باره
چون آن را مرتبه با زیت سرخ [illegible] و یکبار [illegible] باب فرو برد و [illegible] خورد حل و در چند لقمه [illegible]
تماهف نماید [illegible] دور بود **دیگر** [illegible] تنگ بصل را در برگ انار [illegible] دو [illegible] باشد
گرفته آتش دهد [illegible] تاریخ بود پس در گلاب بسیار دماغ همچنان است [illegible] برگ انار [illegible] آتش دهد [illegible]
بر دست زند پس [illegible] از [illegible] باده [illegible] امر بدو بد [illegible] اکند و [illegible] روغن [illegible]
را محرب است **دیگر** تنگ بصل زرد [illegible] در آتش نرم کنند و در گلاب [illegible] دماغ [illegible] بار
اگر چند یکبار کنند بهتر باشد و بعد با ریک [illegible] همچنین [illegible] بهر روز دو باشد [illegible] روز یا
هفت روز بعد از خوردن [illegible] ساعد بیرون آید [illegible] نماهف نماید و اگر [illegible] کند [illegible]
خورند و اگر نه لقمه چند [illegible] خوردن ضرور است زیرا که [illegible] در [illegible] کنند **خواص** [illegible] باز دارد
جالیات [illegible] مسافرین [illegible] از جمله [illegible] حب [illegible] **دیگر** [illegible]
شیر [illegible] نم باد [illegible] و در جاله [illegible] الفور [illegible] **دیگر** [illegible] اطفال
شیر خواران و غیر [illegible] [illegible] کنند [illegible]
ورق نموده [illegible] زنند [illegible] بود پس [illegible] کرده [illegible] **دیگر**
[illegible] نیند و اگر [illegible] خوردن کم [illegible] دو قطره آن
مایده [illegible] نیند [illegible] **دیگر** [illegible]
با آب [illegible] کنند [illegible] پس [illegible] در میان این
[illegible] جمله دارد [illegible]
دیگر [illegible] کنند **دیگر** در شیر [illegible] آن
و در [illegible] اندر [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] الفور دفع بود **دیگر** [illegible] کرده و [illegible] چون
است [illegible] بود **دیگر** [illegible] اندر [illegible] کنند
و [illegible] **دیگر** [illegible] نیم [illegible]

دیبایای

٣٤

ذبابای [illegible] کرده [illegible] بود **دیگر** [illegible]
دور سازد [illegible] ساید [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] باشد
[illegible] اطفال
[illegible] تا
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] کافور [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر**
[illegible] در جب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **سفوف** [illegible]
[illegible] **سفوف قبض** [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیرون برشته نباید و دوا آنچه و چون سرد شود باز [illegible] بریان کنند [illegible]

[illegible] و در چهار [illegible] و یک [illegible]

بود کوفته مخلوط [illegible] همراه آب [illegible] بخورانند

[illegible] **دیگر** [illegible] معمول [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] آرد گندم [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

باشکم [illegible] **دیگر** [illegible] اگر [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **ذکر ادویه مسهله** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** آرد گندم [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **فایده** [illegible]

[illegible]

وهمچنان تکلیف [illegible] بعد از مفرح ساخته و سبز رنگ می‌آورد و دور کرده لکن ریزند سیماب سوده از آنچه سیماب [illegible]
مغز کنجد و [illegible] آنچه کهربا کنند و بار دیگر را بیرون اندازند و سیماب را لکن ریزند و اگر سیماب اندر پارچه باقی ماند
اندازند [illegible] سیماب از ورد [illegible] مقام آنست و اگر طلا باشد از حب پارچه صاف کنند دیگر
بس [illegible] کنند و کنند یک [illegible] کرده در کفچه نهند و قدری روغن زرد اندازند با آتش کرم کنند [illegible]
چون آب نرم شود آنگاه او را در [illegible] اندازند بعده سیماب [illegible] کنند [illegible] سازند و [illegible] نمایند و
غذا پرهیز [illegible] و [illegible] خورند **دوا دیگر** بلغم [illegible] القدار [illegible] و [illegible] در دو [illegible]
دور نماید [illegible] زرد [illegible] [illegible] کنند و مقدار
[illegible] حب [illegible] خورد [illegible] حب [illegible] یک حب [illegible] خوردن آنست
دوا بخورند بعد [illegible] بلغم خواهد [illegible]
و روغن [illegible] دو الذرم [illegible] **ادویه منقیه** تخم ترب [illegible] و [illegible]
هر دو [illegible] و [illegible] غذا خورده باشند و این [illegible]
[illegible] بر [illegible] این دو [illegible] و [illegible] بلغم [illegible] سازد و [illegible]
[illegible] دارد و فواید [illegible] در کتب [illegible] با [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مقدار [illegible] حب [illegible]
و [illegible] حاجت [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] خوردن [illegible] آرد [illegible]
[illegible] بلغم بسیار [illegible] آرد **دیگر** [illegible]
[illegible] آب [illegible] سازند [illegible]
[illegible] و [illegible] آید [illegible] **دیگر**
ادویه قی [illegible] کرم [illegible]
با [illegible] **دیگر** [illegible] خورده [illegible]
و مقدار [illegible] حب سازند [illegible] حب دیگر [illegible]

[illegible] مثل [illegible] کرده در [illegible] مصلح اوست **حب سهال** دیگر چنانکه [illegible] درم [illegible] چهار درم
هر دو [illegible] بکوبند و [illegible] کنند [illegible] مقدار [illegible] حب [illegible]
[illegible] **شیافه** [illegible] درم [illegible]
یک درم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] سازند [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible] **مسهل** [illegible] مشهور است و [illegible]
[illegible] طبع [illegible] شکم [illegible]
می آرد و [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] سازند [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
شکم [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] **ترکیب** [illegible] آب [illegible]
سوده [illegible] هر یک دو درم [illegible]
[illegible] **نوع دیگر** [illegible] سیماب [illegible]
چنانکه [illegible] ادویه [illegible] حب سازند [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] سوده [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] چنانکه [illegible]
کرده باشند در دیگ کرده چنانکه [illegible] کنند

وجنس

ماء انجدان صاحب ... الفور سود دهد دیگر لوست ... بقدر یک تولہ بانگ دو تولہ در آب ... او
بجوشد ... دیگر ... مرج ... خوب است دیگر ... الطلع و الفتح
... سیاه ... لوست حلاوه کند و با دوده ... عمل
بخوراند دیگر مجرب است ماه ... کوفته با ... و در ... بخورد باشد
... ادویه گرم شکم ... و ... بادروک ... برگ ... و حلبه باریک
ساخته ... کنند و اگر خورد سال باشد
... خواب ... جوشانیده بخورد ... افتد
و اگر در معده کودک کرم خورد ... برگ ... نرم نرم کوفته ... بالیده
... دیگر
... دیگر ... دیگر ... خورد
... دو درم ... کرم ... حب ... دیگر ... خورد
... سیاه ... سیاه ...
... دیگر ... بکوبند و خاکستر ... سبز
... دیگر ... درم کوفته با عسل ...
... برون ... الآن
... دیگر ... بخورانند ... جات ... بدون ...
کتاب ... ادویه ... المقعد ...
... دیگر برگ ... در
... دیگر ...
... دیگر ... دوا بار کرد
... استعمال ... دوا
... دوائیکه ... دوائیکه ... المقعد
... دیگر ...
... دیگر ... معده ...
... دیگر ... کل
... ادویه بواسیر ...
... بواسیر
... دوائیکه ... بواسیر ...

بازدارد دیگر ... خاکستر ... ازهم فی دور
شود دیگر ... نرم ... خاکستر گرم ... کرم ...
... دیگر ... و آب ... شراب
... بازدارد دیگر ... در خاکستر گرم نهند و در آب ... آب بجوشند
... دیگر ... خاکستر گرم ... در آب اندازند
... خاکستر ... و آب ... دیگر در ... اثر
... خاکستر ... دیگر ... باز
دارد ... از جمله
... بازایستد
دیگر ... مقدار ... همراه
... بجوشانند
... دیگر ... بازدارد ...
... دیگر ... مجرب است ... زیره ...
... دیگر ... الدم ...
برگ ... در آتش ... در آب
... مقدار ...
... دیگر ... خشک ...
... ادویه مرضیه ...
... دیگر ... مقدار
... بازدارد دیگر ...
... مقدار ...
... دیگر ... دیگر ... وقدری الاں

بریان

دیگر پوست [illegible] هر یک [illegible]

[illegible]

بانه دو [illegible] کدام [illegible] چهار دام [illegible] دو دام [illegible]

[illegible]

قدری با غبار ساقهر ... کرده باشند دیگر ... بند کنند ... دوا ... برگ ... جوشش دهند
و آب ... بگیرند ... و برگ ... منصوره ... خشک ... نمایند
... دیگر ... بو اسیر ... پوست ... دو دام ...
... بخورد و ... مطلوب ... نمایند
دیگر برگ ... بو اسیر دفع شود ... دیگر ...
بو اسیر ... سبز ... برگ ... روغن ...
... دیگر ...
... چهارده ... آفتاب ...
... اگر ... ضعیف باشد ... داد
... بو اسیر ... دست
... بمانند ... بعد از
[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

دیگر [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

ای بنوشند دیگر [illegible]

باشد صاف کرده [illegible] مزاج محرور راست [illegible] تا مزاج سرد [illegible] نتوان داد

و کذالک بالعکس **حکایت اکبر پادشاه را** بول بسته بود هیچ دوا [illegible] آخر حکیم مصری [illegible]

خوراندند [illegible] نوبت دیگر [illegible] حکیم ابراهیم [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] **فصل در ادویه که مستی زنان و مردان را ببکند** [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

روغن کرم کنند و آن سه درانی بجهانی بجامد نسیج بکم تمیز بدن وصبح لا بایک ساخته اندازند و خایات را در آب کرم پخته

امیرند و بیوند چه حلوا بکوید ایمن یک شوراک است تا شکار و در سکر بخود آهسیان بخورند و حب برابح کم در بار اولی

کرد دیگر هر سیو زبان الانفع دهد چهار دانگ خک و در سار حیات کمرو زرین سپید و کوهر عمارت برابر کوفته

بجه و مهوری آن اسکر مسعود امتحه یکدام تمام سته و فتر بخورد صبح و وقت ظهر و وقت شام بر سیو سپید و در رنج

دور شود دیگر هم شوراک و سیلان منی لا مجولیت کشنیز خشک بارانی هر یک ده مثقال کوکنار نیم مثقال تا

یکمال هر سه را کوفته کرده در رطل آب موبیده یک نیم باوراب انداز ند و شب لگاه دارند و صبح انکه

جالند صاف کرده بنوشند مجرب از اثار صعب دانسته الفزاو زوایم بلوح والا خورد صحت یافت با وجود انکه

برهیز بکرد دیگر بلاوه حلوا تا چهارده روز بنفعه تا زبت نبات و عوار خشک و روغن و شکر ایج بیم بخورند برسو

از هر قسم کریاس دور شود و روز رحلی یکیانه راوند چینی بس هر روز یکیانه افزایند تا هفت مثقال رسد بعده

تا نهایت چهار دهم روز بهمان هفت مثقال بند کنند و باید بجهت حاجت و احتمال السعیت عرلی زیاده وا این دوا

سوزاک و خون شاشیدن نیز دور شود دیگر هزار خون شاشیدن و سوزاک مجولیت را لاوه حلوا یکدام

یکه کوفته بجهت جفت کنند و هر حصه را هفت مثقال به یا آب حب سبز قد در بند و حلف و ی ار بچدام نبات

سر نبات حلوا ساخته بنوشند همین تا مانع روز نعاب آرند دیگر هم سوزاک و سیلان رحم قضیب را دور

کنند و اول حاد و دیگر کوهر و گل کافور حبه افیون خالص قند سیاه هر یک موازنه یک دو ری بگیرند

کوفته بجهت سونه چیب بندد دلیجه برتابند و باقی تا چهارده روز بخورند یکی صبح و یکی شام و بشیاف

اب موسیو بعد از بالی کندم بار و عم و افور سازند بجهت سوزاک نافع است دیگر کتاب چینی یکدام

نیک نوع فلفل سه یکدام باریک سوده همچند آن نبات امیرند و مولد منیدام از این دوا یا دو درم

جوان امحمه صباح بخورند و از بار و ترشی پرهیز کنند دیگر هم برمسو و سوزاک را هیچ دوا به نشود

بهکر بریان کرده یکیافته نبات یکیانه هر دو باریک ساخته هکام سه شیل علاالصباح بنوشند و باقی

در شیر و آب برابر کوهد موسشند و از این جمله در رطل شاب کردن یا مذکر تا روز دفع و همیان

تا پنج روز نعاب ارند مجرب است و اگر با نعف دو زید هدانی خوب است و ورم را دور کند

و مرض اگر جوان یکی تا دو ماشه نیم بهکر بوان داد عملا یکدام بهکر بریان و یکدام نبات سلفت حبه

کمه در ارد چهار ماشه همکه نول بر امعاء در دو در رحلی انداز دو عقب در یکت بنوشند بجهت امتحال

طبعیت نیم ماو بالکیاو و از ترشی و بادی پرهیز کنند دیگر آثور دیغفر موحشم انجا برابر بکرند در بیان سازند

و مهوزان ورت بکرا امرنده هر صباح یک کف باشیر گاو بخورند بر مسو و لقطر بول دور کند و خید کنا الا

وروغن

بود دیگر ترکیب اندرین جهار یعنی براند ه ماده از مجرای بول و منفذ آلت تمام برگ ترب نیم را بکوبند

و شیره آن را الهرنج قلوسی وزن یکمر قلیسی مقدار یکماشه ماده نشوره قلمر درآن امیرند و بنوشند تمام پر نور

مرد قوی راست دوا دیگر قرحه در دون قضیب لا فرو اسم آرد تهواه با و لوله بهکر نیم لوله هر دو را در رنج آنار

اب بکاو شمند خون خوب بجوشد و سه چهار آب باشند و رشب لگاه دارند و آن را بکمر نهد و در قضیب

بچکانند اگر قرحه یعنی ریش دور تر بود و بچکانیدن در آن مخمع نرسد بعمل زرقی یعنی بچکاری بچکاب آرند در ابتداء

تاک دو سه روز خون بچکار بود بعد از بیست ترسند که از انقلا قرحه است اگر در بسیار بخاید شیر زنان ورق

سازند و لوله باز ایمن لا لکار برند تا که قرحه خک شود دوا دیگر بوزرش بول لا العق ماندد حرارت دفع

کند صندل سفید و صندل زرد و صندل سرخ هر یک دو درم کات سبز کافور هر یک چهار سرخ نبات سیاه لوله خان یک

در آب حکاکی بود و به باریک ساخته امیرند و بنوشند مجولیت دوا دیگر هزار شوراک و جریان و دیگر

مجولیت و تلف میکند شوره قلمی الاحی کلال سفید هر یک یکدام بجنبه هر دو را کوفته بجهت بیستی بورن نیاند

یکی صبح و یکی شام مجود ده باشد همراه آب یمیان تا شش روز باید خورد و دو روز چهارم النو بیان در کار

بند و آن آنست که بیج خس ساهی موازنه ده دشه به در آب تر سازند و صبح آب او را بنوشند بلکه اکر بیج

را هم با آب دیگر ساخته بنوشند بهر بان تا سه روز آب بیج باید داد و بخوار دیگ سود ترشی نخورند

در بیش و زنده روزدیکم بعد این عجیب الاثر است دوا دیگر سیلان منی و فق دور کند بجهت سیلان

بکوبند و همچو ترا کر امیرند و هر صباح یک لوله بخورند دوا دیگر بندکن و سیلان منی بلاد فضا از کوکنار حک

کوکرو کل دیاوه بلیله سیاه هر یک دو درم سکر نبات همچند ادویه کوفته ههام امجه نیم تولیه بایار بجهت حاجت ناب

بنهند دوا دیگر بهلا اثنی و عفر و زین بار دارد و در صفت انزال دور کند اگر برن ذ بهلر فرج لا امیک ساز دو چهار

بضو تریخ هر قدر که خواهد بس انجه در روی است برون کنند و پوست سلیمانیه پوست را در آب بنهد از آن

دو که دلوه اندر قل این پوست دست آید نیز جدا سازند بعده آن پوست سخت را در ظرف چینی

یا آبگینه کذارند و شیر لیمون در آن ریزند آنقدر که یک انگشت بالا ایستد و بر پوشیده چهار روز تا که آن

آب لیمو جذب شود باز دیگر آب لیمو اندازند و همچنان بدارند تا خشک شود بار سوم نیز همچنان کنند بعده بگیرند

ظرف سفال و این را در و نهند و سر دربوشند با گل حکمت و با آتش ملایم خشک کنند و در کیز یابی در نهند و آن

رد شود دیگر پاره بهالهه رنا خک وضع آتش دهند تا سه کرت در آتش تمام پوست بعده سپید محض جواهر

بروی آرند و بدارند و دو رنج از آن با عسل امیرند بخورد امساک و از ترشی پرهیز است دیگر بندکن ایلا

دور کند تعلقی جامی خاصی یکیان بعد صدف کشنه کل ارمنی پوست سبک تبات سفید بجود در ماه اعلا جوی د

هر یک یکیانه جمله را کوفته بعد هفت کولی بندد و تا هفت روز بخورد مانشا دیگر سوزاک و بندکن را کلا بجهت

است صحیح تا کودک بخسبد [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] کودک بچه را [illegible] شانزده درم آب
شکر سفید آمیخته بدارند و هر صباح [illegible] دو درم [illegible] با شیر خام بخورد دو بار وقت خفتن
بخورد [illegible] تا سه روز [illegible] دیگر [illegible] از زبان [illegible] باز دارد
تخم [illegible] دو درم [illegible] دو درم شکر سفید چهار درم [illegible] کودک بچه [illegible]
هر صباح [illegible] با شیر [illegible] خورده باشد مجربست **صنف** [illegible]
[illegible] کودک بچه [illegible] خوراک [illegible] شیر گاو [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] خوراک [illegible] مجربست [illegible]
[illegible] شیر [illegible] تا تمام [illegible] آید [illegible]
[illegible] خوراک [illegible] بکدام [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible] ۳
[illegible] درست [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] کودک بچه [illegible] مقدار نیم درم [illegible] مجربست **دیگر**
[illegible] درست [illegible] هر یک [illegible]
کودک بچه [illegible] خوراک [illegible] تا هفت روز [illegible] مجربست
دیگر [illegible] مجربست [illegible] درخت [illegible]
[illegible] کودک بچه [illegible] کردن [illegible] با آب [illegible] باشند و
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] خوراک [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] خوراک [illegible] سه ساله [illegible]
[illegible] سه [illegible]
[illegible] مجربست [illegible] **دیگر** [illegible]
خوراک [illegible] کودک بچه [illegible] ده [illegible]
[illegible] باشند **دیگر**
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] مجربست خوراک [illegible]
دیگر [illegible] پنج درم [illegible] دوازده درم [illegible] هر یک ده درم

[illegible] خوراک [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible] بخورد **دیگر** [illegible]
[illegible] خوراک [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] تا تمام [illegible]
[illegible] مجربست **دیگر** [illegible] خوراک [illegible]
مجربست **صنف** [illegible] بجهت کودکان [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] کودک بچه خوراک [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] تخم [illegible] خوراک [illegible]
[illegible] شیر گاو [illegible] **صنف** [illegible] تخم [illegible]
تخم [illegible] درم تخم [illegible] دو درم [illegible] یکدرم [illegible] کودک بچه [illegible] دو درم در
[illegible] **دیگر** [illegible] در دیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **حب** ۳ [illegible] یک
[illegible] کودک بچه [illegible] ۳ [illegible]
[illegible] مجربست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجربست **دیگر** [illegible]
کودک بچه [illegible] ۲
[illegible]

دیگر مالکنگنی پوست ریشه لکاکیر پوست انار آنک هر یک یک درم افیون شش تانه جوز بوا قرنفل هر یک چهار عدد دوا را بیسی دوا را کوفته کرده در شیشه کل حکمت کرده و بر آتش بلایم زیر ریب بیعن کولها در ظرف نهنند ته آن تو را بیرون آید دارند اناز جو ساقیان نهند و کرمانی ازرکیتی کاو چینیا آتش کنند تا روغن در ظرف جمع شود در ظرف نگاه دارد و هر روز بقدر یک سرخ از آن با پان بخورد مرد شود مجرب مجربست
دیگر که اسپ راجهان ساخت بر آید ده یک عدد و لعاب دهن در آن سایند و بارچه بلا بدان تر کنند و خشک ساخته بر آن بند و تنند بوقت الحاجت بمقدار آلت از آن بر چه بکیرند و لعاب دهن خود تر کرده بر خشت چند ولیسی از چند یک روز توقف کند عجب القطعات است دوائی مهر سهراب الوجود زردة بیضه سه عدد
سانج عدد ممرسی کنند و سه ماشه سچی دار خانه بر بند و بخورند و دیگر تبعوت مصری صعنکا هر یک سه ماشه ماریک کوفته و در قدری شیر کرم با هم آمیزند و مجموع را بنیه جاب شود پس سه ماشه دارچینی سایند و فانونه تمام اسپخه بوشند را بسیار مهر است دیگر جبه داک کشته آن کنند ما هیبان از زعلی کاو بدی بکیرند و شیره آن
کوفته بکیرند و تمام او باقدری روغن اسپخه بلیسند باه تمام آرد دوائی میمه ارب از بخود بریان پوست جوز کرده
سکر ترنج هر یک پنجدرم یکجا کرده و قت حاجی بخورند دوائی دیگر در یک سال حقنه قایم کند اکر چه مدتی
کنده شده باشد حرکت نماید باین موریچه بزرک صد عدد بکیرند و با پنجدرم روغن بلبان باروغن کوسی
در شب کنند و در تابستان در جای که باد نخورد آویزند و شست روز در آفتاب کذارند وقت حاجت بر
ترنج بدان آلا مالیده و بر کف پای مالند و در انکشتان پای نیز دیگر شیره در بخت بار و جهوره بستانید و پارچه
نو در نفت بود و در آن تر کنند و خشک سازند و همچنان شست کرت بسازند و بدارند و بوقت حاجت
قدری از آن بلعاب خود تر کرده بر آلت بخند و بعد از چندی دور کنند دیگر سیماب یکدام شنجرف دو دام
هر دو را در او ند آهنی صلایه کنند تا یکذات شود پس بر پارچه بنالد بر قصیب بخند و چون لعوط آرد دور
تر دیگر کنند دیگر صرفی بلا مقید آید افیون حاقرقرحا اللاب جوز بویه هر چهار مساوی ماریک ساخته با جند
خوک در او ند آهنی انداخته تا حقب باسی کهرا کنند پس بکار برند در یکهفته نفع تمام بخشد
دیگر دیو چیکلان را در تال های بابک بکیرد در روغن کاو بکیاو روغن بلادر رواف آن کرم کنند و دیو چیکلان را در آن
اندازند و آتش ملیکینا شکم دیو چیکلان شکافته دارتر قیلان و رسشیده شود پس فرود آرند و مایک
جمع میشهاب ماریک ساخته در وی آمیزند و از چوب نیم تا چهار باسی کهرا کنند پس لیپ سازند
دیگر دوائیکه جلق زده و از کار رفته را بود ده بکیرند ترنج جوان ترحقبت ششدیاند و لیپ کنند و خوب

بستانند و با اول شخوان از هجند سی باب امیزند را بساد حیا علطا ره بر قصیب مالند و بار کنند تا خشک شود
همچنان سه لیپ بسوار کنند مرتبه اول شوریسی و تماسی میکند دوم کمتر و مرتبه دوم شورشی کم خواهد شد
سوم از شوریچ شورشی نخواهد ماند و سهولت غلیه خواهد نمود تا زور جماع بکند بس محصول شود و هم لیپ
کرده است دیگر برای مخلوق منوخوش بیرایه انکشی سفید سبهاکه بر بالای روغن کنجد موم و شیر آنکه در سایه خشک کنند
بعد از آن اجزای دیگر اتش کرده در روغن اندازند کهرای نمایند هم یکسان شود در شیشه نگاه دارند دیگر
تا سه روز سه و ده حت ذکر کرد از شعلال بسایید و بالای آن برک پان بندد مالکار و اراز برف
برای سطبری قلم نرکسی موکل و فلفل و تودریان نورنگان رتقالات مصری ورک تانه چند عدد سیر
کرم از نخ تا نخود ربعه بالام برک بال بقدر و شی ماده جوه بجکانند در ماله دیگر برای مخلوق
بیخ کسر سفید بجهاک بیخ کوزه حبه سفید خراطین ملکنگی تخم جهوره سیاه افیون کجبه انکوزه برکنی جوهر
هر یک برابر جو کوب ساخته و بروغن کنجد چرب نمایند چندانکه تمام تر شود یک بار زور لگاوید
بعده زنان جوه در شیشه کل حکمت بجکانند دیگر برای مخلوق و شست زالو بکیرد و در خصیه بجکانند
حال تحول خوب بر بود در روغن کنجد بر بالای تشارند افیون دارچینی جوک و کهلی سفید هر واحد دو درم
کرفته در تیلک مرکور خوب حل نمایند و بکوفته لیپ سازد دیگر عاقر قرحا اسکنه جبیلا و فلفل کلو کوجکی
کباب چینی خولنجان مونجا سیاه جمله برابر بسایند و مقدار چهار مغز با شهد جیب سازند و
نهار بخورند عجیب باه بسیار آرد شرطی برد مراج باشد دیگر تخم زردک دو دام عاقلرقرحا کوفته
با شیر کاو بخورد و بعد از چهار پهر قوت باه بسیار آرد دیگر انکه هر اجار باشند فرو برند
و بالای آن شیر بنوشد در مزاج باه بسیار آرد دیگر دوائیکه در او باه میکویند لطف بدارد کباب چینی ریو بند
بیخ دار چینی جوب چینی عاقرقرحا ابلاج جوزبوا قرنفل جاوتری جوز بوا جاینفل سیماب
تحول خرا جزا و مقدار هر واحد یکتوله باشد سیماب را با هم در سنک توله بود اجزا را نرم بکوبند و اول
سیماب را در ته تحتی تحول خر در سنعد و با یکدیگر باس کهرل کنند و بعده دیگر اجزا آمیزند چهار کا را دیگر
دیگر کهرل کنند و بر یک تحول نهاده خشک کرده شده بخهند و بالای آن اب طبی تافته بچیزد و ضرور حرکت
بکرد و نشسته بالشیعه حد کبری الخره رقی دطافت برمزند و هر چه غلیظ و سپید باشد تحول ارمد
دوائی در باه ارد درم سک کند ایهم سفید حیلا مادر و جوتری جوز بوا لیلجک تو لک مونجا سیاه کند

[illegible] در روح [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] صباح [illegible] بان خورند [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] درم [illegible] باشیر [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دوا دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دوا دیگر** [illegible]
[illegible]

[illegible] **دوا دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]

موخته نکوبند دیگر [illegible] آرد [illegible] بکوبند [illegible]

ده درم کوفته بیخته هر یکی [illegible] دوا دیگر ماه [illegible] دو [illegible] سازد

[illegible] ده درم [illegible] هر یک یکدرم [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

هر روز بخورد تا هفت روز و تا هفت روز جماع نکند از سر دوا اشیخ کهنه شباب شود و شهوت رفته
بر شباب شود دیگر هلیله زرد بهانک هر سه برابر کوفته بیخته بیاراند و مرد شوخ را سه ماله صباح بخورد
باب و کیفیت را زیاده در سه روز نفع ظاهر شود دعای یکی بیعدیگر قائم مقام ادویه اجزای ساده مول
تخم او بیکر تخم ترد اسفند تخم کوکر و مکهاره موصلی سیاه و سکنده نوشته هر یک بخورم منقار
ده درم جمله باریک اتش کند و همو ... تمام ادویه شکر بعد قوام آورند و ادویه در آن سرسند و قدری
بهانک شیر درون دارچینی باید و حلوله بندد خوراک از دو درم تا ... نیم درم باه بسیار آرد و
سستی قضیب دور کند ترکیب مقوی باه تو صنعه بهاب بلدی بسیار بهانک خولنجان بلیلول
دار بلد مومیه ناکوری بخور یا بریک اجوائین خراسانی توست ... هر یک نیم ... مرج یک باد
دار چینی نیم باد ... خورد دو سیر شاه ... نیم باو بکه ... کافور جمله را جوکوب کنند و سه چند
همه قند سیاه بگیرند پس ابتدا ... آب ... دیگ ... نیم ... و گرم کنند و قند را در آن آب حل نمایند
دمهای ماشکا ... برکنی ... کرده با برکس ... دکرد
مگر برکنی در پوست ... اگر هوا سرد بود ... تا ده روز پس برون آرند ...
بالای ... در سبتی ... کرده ... باشد ... ده بود خوراک یک ... هر روز آنا
بچهار ... یک ... تمام ... مار ... انداما ... ایار
اگر ... خورد ... طعام ... خود ... گوشت ... سازد ...
کند قدرت ... در عقاقر ... خاصیت ... گاه ... ادویه ...
بیشتر ... کرده بدارند و چون خواهند ... قند ...
... مقدار ... دواء مقوی و محرک
جا ... عفران ... هر یک ... ده درم ...
نیم ... ده درم جمله کوفته بیخته ... شکر ... ده درم خوراک
دیگر ... سفید ... تخم ... دارو
کرفته ... شیر ... بقدار ...
و چون ...
...
و باد ...

این العوبة ... از بیان ... هر یک ادویه ... بسایند و جمله ...
معجون سازند دیگر ... باعلی ... نماید ... دیگر ...
باه ... دارد ... موفق ... موصلی سیاه ...
تا ... تخم او ... کوکرو ... سفید ... بوزه ...
قطعیه تخم ترب تخم ... تخم شلغم تخم ... هر یک ... زعفران دو ماشه ... دو ماشه
ورق نقره ... خوراک ... دیگر ... تمام ... تخم ... تخم ترب ...
هر سه برابر ... کوفته بیخته ... مقدار ... بخورند ...
بجز قلیه ... دیگر ... دیگر ...
دارچینی ... دو دارد ...
و باید ... در ...
فوری ... کنده شود دیگر ... باه آرد ...
گوا ... کنار ...
بلارند ...
برابر ...
انکسب ... دیگر ...
سکهاره ... هر یک ... مقدار
یکدام ... شیر کاو بخورد ... دیگر ...
کنند ... دیگر ...
سوراخ ... ده درم ... ده درم ...
بجوش ...
بدارد ... دیگر ...
ده ...
کوفته بیخته ...

خورد

[illegible] ... بس ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

[illegible] ... ماش ... [illegible]

[illegible] ... دیگر ... [illegible]

[illegible] ... ترکیب حلوای مولد ... [illegible]

[illegible]

سرد کرده بعده برآورده بمالند چون از آن خواهد کرد و در سه تولد [illegible] که همه انجیرند با عسل [illegible]
بخورد بسیار مقویست دیگر [illegible] و مشتهی است و اگر با یکسال [illegible] بخورند اکثر امراض بلغمی دور شود [illegible]
تمام در بیان [illegible] هر یک نود درم تخم [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
و دو درم [illegible] سیر ادویه کوفته [illegible] غلوله [illegible] هر روز یک غلوله بخورد
تا یکسال [illegible] نفع بسیار خواهد آمد دیگر [illegible] چهار عدد [illegible] بکوبد [illegible]
ده درم [illegible] هر یک ده درم [illegible] مخلوط [illegible]
دو وقت [illegible] در [illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] کف [illegible] بخورد [illegible] سلیمان است [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] بخورند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] عسل [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] تمام شود [illegible] یک [illegible]
[illegible] است و [illegible] است [illegible]
[illegible] یک [illegible] بخورد دیگر [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
هر یک دو [illegible] کوفته [illegible] هر روز یک کف بخورند [illegible] دیگر حب [illegible]
[illegible] دیگر اول [illegible]
[illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
[illegible] حب [illegible]
شراب و یا با آب انگور شیرین و یا با آب [illegible] ادویه مغلظ قضیب ترکیب [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چهار عدد [illegible]
یکدام [illegible] یکدام [illegible] هر یک یکدام زعفران

نمیم

[illegible] یکدام [illegible] چهار عدد [illegible] یکدام [illegible] الف آهو [illegible] الف [illegible]
روغن [illegible] دیگر [illegible]
اندر [illegible] دیگر [illegible] یکدام [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ادویه کوفته [illegible]
[illegible] دور شود دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] هر یک دو دام [illegible] چهار ده [illegible] ادویه کوفته [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
دیگر [illegible] هر یک دو دام [illegible]
هر یک [illegible] حب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دوا [illegible]
[illegible] هر [illegible] خواهد [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]

با حوقه در شب [illegible] آب گرم [illegible] لیس [illegible] تا چهارده روز از جماع پرهیز نماید نافع
نافع است و مجرب دیگر [illegible] کوفته [illegible] هر جا [illegible] مثل [illegible] باره
هر یک [illegible] ارزن [illegible] دو تولد [illegible] کوفته بیخته [illegible] تمام روز [illegible] ماند و در
انواع [illegible] همچون [illegible] و بعد از [illegible] بگیرد [illegible] زیر [illegible]
مانند [illegible] بعد [illegible] بر [illegible] تا هفت روز [illegible] دیگر معظم مجرب حراطین
کوفته بیخته با [illegible] دیگر [illegible] محکم [illegible]
شود [illegible] هر یک ربع درم [illegible] بار [illegible]
[illegible] دیگر مقویست معظم [illegible] آب [illegible] پوست درخت [illegible]
در چهار یک [illegible] روغن [illegible] دیگر [illegible] کلان
کنگره هر یک [illegible] عدد [illegible] حراطین [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible]
برآرند و [illegible] مانند [illegible] دیگر [illegible] ۳ [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] قتیله [illegible]
و [illegible] بر [illegible] تمام شب [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بالیده
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ۳ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

۴

[illegible] باشد [illegible] بر قضیب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] دوا دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر قضیب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۳ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و در آب بجوشانند تا مهرا شود پس تمام شب آن آب جوشیده را نگاه دارند و در تمام روز بالا خواهد [illegible]
آنرا بدست بگیرند در ظرف جمع نمایند و بر قضیب طلا نمایند و در سطبری و قوت بی نظیر است **دیگر داروی** [illegible]
همه اطبا اتفاق دارند که ما و امیکه ادویه در [illegible] است ذکر عظیم و بزرگ و [illegible] ظاهر شد [illegible]
شوند چون ادویه که [illegible] و طول و [illegible] نمایند [illegible] **دوای** مغلظ [illegible]
دو درم در شیر گاومیش تازه تر کنند [illegible] شیر گرم بر ذکر طلا کنند و بالا [illegible]
کنند و روز بآب گرم بشویند چند شب [illegible] طلا کنند عظیم تمام آرد **دیگر** [illegible] بزرگ شود [illegible]
[illegible] نرم [illegible] پاره پاره کنند و خشک سازند و در سایه [illegible] و پوست [illegible] سیاه [illegible]
هر یک [illegible] بگیرند و برابر [illegible] و برابر لیموی خورد حب [illegible] نیم ساعت [illegible]
نهار تا شش ماه اگر کسی استعمال کنند و چند ذکر دراز و عریض تر شود **دیگر** [illegible] بقدر [illegible]
وقت دخول [illegible] بگیرد تا زمانیکه در دهن دارد انزال نشود **دیگر** تخم [illegible] در شیر [illegible]
ترکنانند چون خوب تر شود در سایه خشک سازند [illegible] طلب و مغلظ است **دیگر**
زیره یک [illegible] تازه بگیرند و [illegible] بدست [illegible] آنکه از [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] کافور [illegible] سفید [illegible] کرده بدست خوب [illegible]
و آنقدر [illegible] شاف [illegible] خوب ساخته و خشک کرده [illegible]
[illegible] در احلیل نهند بعد ساعتی [illegible] تمام بهم رسد **دیگر** [illegible] پاک کرده و [illegible]
بادام [illegible] و قطعه قطعه [illegible] یک دام باشند [illegible] روغن [illegible]
و در ظرف [illegible] و تا سه روز [illegible] خورد و هم [illegible] شب [illegible]
[illegible] بر قضیب مالند **دیگر** [illegible] افیون مصری کافور [illegible]
[illegible] و بار یک [illegible] در شیر [illegible] حب [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] در سوراخ ذکر نهند و چون در احلیل [illegible] تا [illegible]
و قبل از استعمال [illegible] در سوراخ ذکر [illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible]
در جواب [illegible] نیست [illegible] این دوا [illegible] است [illegible]
با جماع تمام و [illegible] اند که [illegible] در اصلاح [illegible] طبیبان [illegible]
الجواد است و عظم در ذکر [illegible] **دیگر** [illegible] و [illegible]

[illegible] سپید [illegible] کلان [illegible] و عنبر [illegible] اطبا [illegible] کلان [illegible]
[illegible] بالا [illegible] اصلاح [illegible] و [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] سیاه [illegible] تخم [illegible] مقدار
[illegible] حب [illegible] **دیگر** [illegible] سوراخ کرده [illegible]
دیگر [illegible] تخم [illegible] خشک کرده [illegible]
دیگر [illegible] سفید [illegible] سایه خشک [illegible] بسیار
[illegible] آب [illegible] حب [illegible] خشک [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] آرد و [illegible]
دیگر [illegible] سفید [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
دیگر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] دندان [illegible] انگور [illegible]
[illegible] سوراخ
[illegible] محکم [illegible]
[illegible] سوراخ [illegible] گرم [illegible]
[illegible] تمام [illegible] گرم [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] جماع [illegible] شیر [illegible] تازه [illegible]
الت [illegible] **اسباب عظم قضیب** اول [illegible] الت [illegible]
[illegible] جماع [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible] عظم تمام [illegible] قضیب [illegible] گرم [illegible]

سیوم اگر روغن زیت ... بام ... دهند ... آرد چهارم اگر ... بنخیم اگر روغن گوسفند ... [illegible]

و ... در روغن ... اند هر عضو را که خواهند فربه کند ... آن ... [illegible]

و ... [illegible] ... روز ... [illegible]

... دوا دیگر ... [illegible]

... [illegible]

ده ... [illegible] ... شیر ... [illegible]

هر ... [illegible] ... شیر ... روغن ... [illegible]

... [illegible] ... روز ... [illegible]

... [illegible] ... بار ... [illegible]

درمان داده ... روز دیگر استعمال نمایند ... روز ... روز دیگر استعمال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب ارم بشویند دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] فایده [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

بکار نبرند بکار بود دیگر بارچه در شیر [illegible] ترکرده باشند [illegible] در فرج نهند دیگر پوست [illegible]
[illegible] آب [illegible] پوست [illegible] و روز [illegible]
[illegible] حیض [illegible] حیض [illegible]
هر حیض [illegible] کرده باشند تا حیض آینده بکار آید دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] تمام آورد دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در فرج [illegible] تمام آرد و اگر این دوا [illegible] زود فرزند آرد دیگر [illegible]
[illegible]
دارو دیگر اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] در فرج [illegible]
[illegible] در فرج [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] ادویه حیض [illegible] باید [illegible]
دوا دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
دوا دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
دیگر [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دارو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

آلات [illegible] در رحم [illegible] دیگر [illegible] کند دیگر [illegible]
از آب [illegible] در رحم [illegible] دیگر در رحم [illegible]
[illegible] دو حصه [illegible]
[illegible] در رحم [illegible] دیگر در تسهیل ولادت [illegible]
[illegible]
جهة ولادت و اخراج مشیمه [illegible] دیگر [illegible] دو درم [illegible]
دیگر [illegible]
و دو [illegible] دیگر دو درم [illegible] بچه مرده بیرون اندازد
ادویه معینه حمل [illegible]
حیض [illegible] جماع کند [illegible]
باشد دیگر [illegible]
دیگر [illegible] دو درم [illegible] جماع کند البته
حامله شود دیگر [illegible]
[illegible] جماع کند دیگر تخم [illegible] دو درم
[illegible] حصه [illegible]
[illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
فایده [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ادویه مسقطه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تخم ترب دو درم [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر تخم [illegible]

[illegible]

... مانند جوش و [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... داده [illegible] باب اندر [illegible] بر ظاهر جلد بود مانند جوش [illegible] و ریش و
[illegible] بهق و خارش و جذام و [illegible] و کلف و [illegible] و جرب و اورام و [illegible]

فصل اندر تب [illegible] علاج [illegible] در کتب یونانیه [illegible]
امّا درین ترکیب چند [illegible] النفع است ذکر خواهم کرد دوا دیگر تب [illegible]
[illegible]
[illegible] دوا دیگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

و دارد شکم و امتلا را بود [illegible] سیماب از [illegible] کشیده و کنجد [illegible] صاف نموده بجهات اصلاح داده [illegible]
در [illegible] بچه و چوک [illegible] تربت [illegible] صحیح [illegible] و آب [illegible] دانه [illegible] حب [illegible]
و [illegible] سیماب از [illegible] و [illegible] که [illegible] در اصلاح [illegible] در مقدار [illegible] در [illegible]
کرده [illegible] **دیگر** حب [illegible] لا مفید است [illegible] فلفل [illegible] صاحب [illegible] **دیگر** [illegible]
لا مفید است [illegible] زرد چوب [illegible] مرچ [illegible] بلیله [illegible] هر یک [illegible] بچه در [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بقدر [illegible] و [illegible] آب [illegible] در چشم کشند **دیگر** [illegible]
[illegible] آتش و [illegible] برنج [illegible] در آن [illegible] بر [illegible] کرده [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در اینجا [illegible] **دیگر** [illegible] که [illegible] بود و [illegible] در شکم دور کند [illegible]
و [illegible] بلیله [illegible] و مقدار [illegible]
دیگر [illegible] هر [illegible] دور کند [illegible] لا مفید است [illegible] سیر و [illegible]
[illegible] بلیله [illegible] هر یک دوازده درم [illegible] شیره [illegible]
و آب [illegible] برابر [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] تب [illegible] بود [illegible] در آن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] محکم [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] آتش دهند [illegible] در هر کدام [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] برنج [illegible] خوردن دهند [illegible] مقدار [illegible] شیر [illegible]
[illegible] خوراک [illegible] صحت بود **دیگر** [illegible] تب های
[illegible] مقدار [illegible] با [illegible]
[illegible] و آب [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] تب دفع بود **دیگر** [illegible] دفع [illegible] هر دو
[illegible] برابر [illegible] در کوزه [illegible] کوزه
[illegible] دیگر [illegible] گل حکمت [illegible] آتش دهند

[illegible]

و بعضی [illegible] مقدار دو درم [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] رابع و دیگر [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] الکه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آتش [illegible] چوب [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] ربع [illegible] آتش [illegible] دو [illegible]
و مقدار [illegible] تب [illegible] **دیگر**
[illegible]
[illegible] دو درم [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] ربع [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] ربع [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] بود [illegible] در [illegible] دو [illegible]
[illegible] **دیگر** که [illegible] ربع [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] آب [illegible] دفع [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] ربع [illegible] دفع بود **دیگر** [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] **دیگر** تب [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
[illegible] شام [illegible]

از دار فلفل یعنی فلفل دراز [illegible] دیگر برای تب ربع یعنی
[illegible] دیگر
[illegible] دیگر برای [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر برای تب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر برای تب [illegible]
[illegible] دیگر برای تب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

جوال [illegible] دیگر [illegible] ربع [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible] تب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] تب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر تب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]

قبل از بالیدن دیگر جراحت سوخته را که بر ورم مالند دیگر [illegible] و پوست [illegible] اماس تحلیل کند دیگر

[illegible] اماس گرم [illegible]

ابتدا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر اماس [illegible] ورم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] یا تحلیل کند یا [illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] اماس [illegible] تحلیل کند دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ورم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] ورم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ورم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] سائیده و در آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع اعاده نماید باب در جراحت و حرقه و قروح و اکوته و جراحتها این باب در فصل رابع در جای رابع

مذکور است و در اینجا نیز چند [illegible] ذکر میکنیم دوا دیگر [illegible] دوا [illegible]

خاکستر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خاکستر [illegible]

دوا دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

در روغن [illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] خاکستر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دوا دیگر [illegible]

مانند جراحت بیرون آید بردارد بعد الالتیام بیکار مرهمی را باریک ساخته جای شده زنگار و ریا اصلاح آرد دواء
که اگر تند دفع کند عنکبوت ... بار ... کلان دارد جسم او لطف ... رسیان ... پای ... بپاشد ... بکنند
ناقور ... تیز سوزند ... تر درو ... کنجد ... روز دیگر برگ ... کرده و
کوم بوده ... دیگر کوکنار ... بر روی ... بالند دفع بود
دیگر قرحه های ... به کند پوست درخت ... برگ ... برگ و
بهندی ... دیگر که ...
در ...
و ...
... دیگر که قرحه ...
برگ ...
...
افزون ... دیگر که قرحه ...
چهارم ... دیگر ...
از ...
...
دهم ...
...
تا ...
...
تا ...
... دوا دیگر قرحه ...
شهرت ...
نفع ... دیگر ...
دیگر از ...
... فایده ...

ولت و بدبست و با ... بود در ... الف ...
حالکرده بر دست ... دوا دیگر ... دیگر ...
... دیگر ...
حاجت ...
زخم ... دیگر ...
... دیگر ...
...
...
... دوا دیگر
و ...
جراحت ...
پس ...
...
...
و از ...
آمد و آرام ...
در ...
...
در ... دیگر دوا ...
و ...
و ...
چون ...
...
تخفیف ... دیگر ...

دیگر ...
...

که بر یکسفت ظاهر می‌شود دانه‌ها ریسه نقطه مانند بران ببینند برآید تا سالی اهل ماند و سخت نمودست بعضی از جوب
ازو تله خیشه کوبید و ابلی بهند او خواجه نکرد بیخ آهنی درزمین و وبرمنقد ریک وجب یا زیاده بس برکنند و
آن بیخ را در آتش برنج نهند و دو دیح درانی سوراخ اندازند سیخ سرخ کرده درانی باز نهند تا دو دیح کرم شود بس بیخ بر آرند
و چون دو دیح بخلاف سرخ رنگ ماردف درانی لوان بهالکبدار رسد تا که سرد شود باز سیخ سرخ کرم نموده دانک تراود
در دو دیح گذارند تا گرم شود بس رنگ باز نهند همیان بکار آر و بیند دو دیح کرم باید کرد و رنگ سوراخ را باید باز داد کرد دو دیح
کم شود و دیگر اعلاد دهشا و اینه نفع عجایب ظهور آید واز عجایب است دیگر جو فرصه را با ملاح آرد و لا الیس بیرون
آرند و با اس بی بنانند رکسم نم بکو بند و اندک نمک و قدری لوای ادم را میرند طلا نمایند دیگر جو فرصه را با ملاح آرد
و تا صور و زمین ملا مجرب ابوست را لوزند خاکستر آن گیرند بس استانند قدری شیر درخت برده بار صه با
بدان شیر حل کنند و خاکستر پوست مار بار ریک سا خته باره بران در یکطرف در میان انداز بند و بر نجور
گذارند تا بحه آن خاکستر مقابل سوراخ ناکوبانی لعد ریک روز چون باهویه بر دار ند پنبه سنده باید آن را نجی
دیگر زخم از درم کرمانی دراهم ارد با وراده اس استخر سرخ انار با شی نرم کوفته اعد در دیک مس باکرم
بنبه و رانی جانب لب بر درشت مالند و عدس خیته قدری مرد در رنک و حلیله سیاه [illegible]
هرد و درانی اسپ باید و بارصه نرم کند [illegible] رانیه کرده در سرخ بالا نهند بر زخم گذارند دیگر جو بانخوره
را در سرخ اوریکه بکو ورنه کند بجه بکاسه خورد دیگر بندو سرا او بر بندو در تنور حه درانی نخود دو جزو آن برمان میکند
نهند تا سرخ شود بس آن کلمه بیرون ارند ولکن اورد مولد او استانند و با ریک ساخته جا برار اندو قدری
از ان بر سر جراحت باشند و اگر جراحت در کام بود در نیچه انداخته بدمند درینی یا در کام فراهم
آرد [illegible] العد در کام جراحت معدار فلوس صالحه موریخ وبکی حلی شده بود از بن دوا
بیاشی و رانی جای دو لعد ریاو را نهر و روح حس عاملان انکار سه دوا دیگر جو فه بلا یعنی جا گره بین کو فته
باید از آتش منقد است پوست درخت دا طلوبند و روغن کنجد انجه طلا نمایند دیگر کاه جو بریان
کنند بار یک ساخته الا روغن بر ارف حالی امیر کند و طلا نماید در [illegible] و موی بر وباید
بر عضو محرق کو با سوخته است دکاه هر چند پوسیده تر بود بهتر است دیگر اینکه بعی جو نیم جبایان
میخورند در بلب جا آبر بندو بجای سوخته بر زخم رسیده مالند سوزش وورد دفع الفور ساکن کند
دیگر آرد کندم درآب حل کرده بر سوخته مالند دیگر آب جاه سوخته باروغن مالیدن از جمله عجایبات

[illegible]

کرم روغن مفید است و
اگر جای زخم بسوزد از حرف شفل جای کو فته بنهد دیگر بوخاک آتش وار آب کرم ور وغن کرم
لیکه باروت محروقی رسیده بجیو نرخ در روغن کنجد جوب جالکه مالند دیگر بوار باروت و عسل اگر چه تمام
بوست آید که بار انجا انجه سکیی کشیده اند بار یک ساییده با روغن کنجد کرم نمایند و ارانی در روغن کرم
انفار و بقیه نار بکوار دمبس بهم مالند و استعمال نمایند دیگر سایر فروح خبیثه از جون اکو نه و جز آن که د
بیکار بوده سفید ریک دو درام تمک کنجد ریک [illegible] سیر تعدم ابراک نیم بار و سپیر جلا [illegible]
کوفته وجو ساخته در روغن لیورد تا که وجو جوب بریان شود بس صاف کرده [illegible] که آلوده
برنهند دیگر دوا که برای قلاع لاذن یعنی جراحت سر بکوسی می شود مثل تر اطفال [illegible]
روغن [illegible] سرخ [illegible] استعمال [illegible] مالند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر کم اکوبه [illegible]
کفته [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
تدبیر کرم [illegible]
[illegible] دیگر اکوبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوار
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible]
[illegible]

طلای مجرب بکار برند شیر تنوره شاخ بار با رب دارد و بر برص مانند حضو نخواهد اما سپید نبی نفیدی دور جو اید و مثل طلا درهمین حال دارد **دیگر** برگ سیم صد عدد هر روز سیاه بخورند و انجیر وابا بگرم نوشند

دیگر بابخ موارنه یکدام بخورند **دیگر** مجیر بنه و سیم که با یکدیگر ساخته باز که انگور طلا نمایند **دیگر** بهی و برص و خارش و کرم دار و ماه پوست پوست بیخ انار سبک انار تخم بهار و گندم هر

چاردام تیله ماهیه جیبیه دوشاب هر یک دو دام سوده گندم همه را جوکوب نمایند و در دیگ که انداز ند و جاله که آب تا رسیده بر سر جوالهند هر بالادار شد و بر دهن دیگ ظرف آهنی یا مس دهن باز

کرده کرد اکرد آنرا به تفعیلب در گیرند و زیر ظرف را آب بجار شود نیز دیگ آتش کند جون آن آب گرم شود آن آب دور کرده آب دیگر اندازند همچنان هفت نوبت تجدید آب بکنند

تا گیر بکاسی در هر تجدید آب بگذرد پس دیگ فرود آرند و عرق در جاله بکا برند سپاه نند و بر مواضع مذکوره بمالند و بآفتاب باشد نیز بعرق برآفتاب نشاند از ادویه اما العلل را دلسته و حیم حرم **دیگر**

تخم هیوار در آنچه در روغن تمام شب تر کرده باشند کوفته تر نمایند و صباح بسایند و بر برص طلا نمایند در هر ماه هفت روز و کرنی را در یکروز دو روز مسکند مجرب است **دیگر** اجوانی جو اجابی

دارد هر دو را اسپ و ربیع آن را طلا کی کوبند در روز اول جهار درم شیر کاو بخورند و روز دوم پنج درم همچنان تا جهار ده روز هر روز یکدرم افزایند پس تا جهار روز همین مقدار پنج درم می خورده باشند بعد از آن

دیگر پنج درم هر روز بخورند تا مجموع جهار روز تمام شود و پوست بالا برود و تیره جهنی ساهه گویند همراه کنجد سیاه با نمود بر سپید بالد و در سه پاید **دیگر** کلس جهنی جیکتا گویند و آن حیوان مرده مشهور

است همراه کوشت بز بیز بنشا که کوفته شود پس آن سکنکلا بر دلا کند و کوشت بالجیه و معالجه امیدیم برص بخورانند با طلیه برمردم در لحم آن ضلو دارند و بعضا کاسه شکر قند بیر **دیگر** هرتال ورقی

نیز در یکجا بابخ هر دو را جدا جدا جون سرمه بسایند و آب در یا تا جهار پاس سکراه کنند پس جب با ساخته بدارند و وقت حاجت با سیاه بسایند و بر برص و بهق طلا نماید

دفع کند **دیگر** برص و تپ درم را و نقصان یاه را لود دهد بجاک و بهوت اسکنس و ربیع مهتوره سیاه و بیخ کبر نقره و کابخ در مردم لونکار بجای تبا کو مکشند و سکر ارده و تنکار بحکم یکی

دار و ست کو و حجر بدارند هر وقت خوردن با سه تازه جب بسازند مقدار یک فشی چرد و در مرد

و ماه دو سال با استعمال نمایند اگر زوال نشود مزنه لا معتدل است و برص را که مدور است و در وصه سیم بیهوده دفع بود کرم

طلای و حجره پوسته و هم نشسته دو زنگار هر دو خانه با نمسونی سا ختنی در آفتاب برابر حمل بکار دو بار که انگور ترشانید

خانه حجره نیک ترکه بالا دوده دام نوشادر بار یک ساخته در حب اسرخشه در درای زنگار بساند

از جمیع اکر باب بهوت پسلی ام الرف روز از درای آب اند و وقت بت در چار کرم کدار شد و اکر در کوده

نهند حالت حجره قدری آتشی افکنیم لعاب تا کرم ماند بسیار خلیت بی بیج حال شود دو زنگار خواهد سخ د اخل ادویه کنند

تا مقدار یک تولا تو ان خورد فشور با شهاب جند روز بر جکیه حرارت بکنند و اکر حبوب بسته دارند و بخورند

بمکین را بیج انفع آنست که همچنان العرف کرده هراد شود و وقت خوردن با سه حب سازند و بخورند سه یکبار

و اکر زنگار تا میشر ساختن حسیر حا ماند یعنی زنگار برند **دیگر** کبریتی را کو دوازده جهال کو فته خود در آب رو سید یکجا

بکار کنند **دیگر** هر جهه برص قام مجلب و درد هفتم در قبال اللالی برص بود جهت تا ماضر و دیگر انی را ابر داده بود

دوا **دیگر** نقل کرده جیب بابره سرکه دام رجوع بکدرم تا لیس نیم درم خود را انس بر جیب هر یک دو دام بار بیک

تا زندند و روز از و قف یکبار شد بخورند و روز کم بکیم بالسه و همچنین نیم بالسه هر روز بخوانند تا که بهار ده روز بر سد

بار بیس بجهل جار بالسه هر روز میخورده باشند تا مجموع جهل سند بخورده بود و دار پرهیز و ابی رنگ بسیار بسیار

انشب جیوی محلب سپید نوشته دو دام سیاه کنجد دو دام ساه

بر هم نمایند ولیتی با شنبه ماه ابو و سبس نا بیه خورد **دیگر** جند ها بی

تملیا جو اوز رمیخوای اطلیه هر یک یک درام با عسل اطلو و سپید در اب قلب در نمایند و صباح در کوبند

کالان اطلو و اسپید بالارتره موا و سبار ارتک جند سپس سیاه کرد زمخواتی درانی جا کسرده طلا نماید

الکا بوست درخت کو زیحم لاله هر دو برابر کوده جریک ده با سه جهاج بخورده با شند جهاد در

دکولر آنچه در جا نواند خورد و بیخ بال بکود بار و عسل ساد و وقت تمام سرخه منسر آسیم و م دو ر بود ادوه

بکار پرهیز جیت کویند و آن سیاه کی با شد و مقدار برص است نود و تر سوار کند در کند بجهت

بار نگ سیاه نید و اتفیه دو درهم جرسی بابکس یا با مرده طلا نمایند و خود میتوان را در آفتاب برابر بدنا بند

شود **دیگر** سیاه که بیان و تخم ترب هر دو ولی استاند و در آب سا بلول بسایند و طلا کنند **دیگر** بکر بد تلک

و جبا هر در کریوان دکریا فید **دیگر** شنبه بر بالای کیاه ای روغن آن مراقف طالاند و اکر از بالای سا گف بجود شنبع

نکر بهمان مفید است **باب در کریوان** معم قو یا و آبر از انبیل داد و کو نیلکجات علاج تعهد داده بود در

و ایس دو از هر ابی علت مفید است بکرید صندل سرخ و سکا بیعی سیاه کرده و افیول اه سنگ باب درین باسپرها

نیمول آب بنید و بر قو یا طلا نمایند و باید اول قو یا را بجا بکسر شیم با ما فتان حزر چشمی بخاراند یا دو

وار

استعمال فرمایند و در آفتاب خشک سازند و بار بار [illegible] اخراج [illegible] دیگر

کنند [illegible] تخم [illegible]

[illegible] دیگر تخم [illegible]

[illegible]

دیگر تخم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

کنجد بریان ... و نشاسته ... بر روی مالند و ... دیگر موی کوهی بکشید و ... بر سر ... باید
و نشاسته طلا نمایند ... کلف ... دور شود دیگر ... دیگر از زرنیخ ...
باب ... طلا نمایند ... و ... در ... باب در نمش
و خون ... چلد ... بر ... دیگر دوا ...
... و آن ... در کف ... دیگر ...
شیر ... و ... در ... تمام ... شیر ... خواهد
در ... آب ... دیگر ... شیر ... بکنند و
... در ... دیگر برای ... جلد که ... جرم ... بوده
... بوده ... سماق ... جلد سیر ده
دار ... کرده ... چند روز
آمیزند ... خارش ... در ... بود
... سماب ... روز ... دیگر ...
... کوبند دیگر دوا ... بکوبند ... آب ... عود
... کندم ... کرده ... آب ... خوب ... بود
در آب ... دیگر دوا ... مقدار ... کرده ...
... روغن ... قوت ... باب در خارش
تاخن هر گاه در ... باید ... استعمال نماید
... دیگر ... هر ...
بر ناخن ... باب در داء
خارش ... کندم ... سیاه ... کندم ...
... خارش ...
... دیگر ... دو سیر ... روغن گاو دو سیر ... چوک ...
... سیر ... آمیزند ...
... بود ... آب ... مالند ... قباب

بنفشه

بنفشه ... یار ... خارش ... آید ... باب ... بود
... خارش ... روز دفع بود دیگر ... آمیزند
... خارش ... دیگر ... دیگر ... سماب ...
... بود ... کرده ...
... دیگر ... جابار و ...
... کشتی ... سیار ... آید ...
طلا نمایند دیگر ... وجوب ...
... و ... روز ...
... نمایند دیگر ... روغن ... روز ...
... دیگر ... باب ... طلا نمایند
... دیگر ... روغن ... روز ...
و بعد غسل کند دیگر ... روغن ... دو دام ...
... خاکینه ...
خاکینه ... روغن ... خارش ... خواهد ... روز
... روز ... جلد
... خارش ... روز ... دیگر ... خون جلد
... خارش ... بگیرند
... دیگر ...
... خارش ... دیگر ...
مالند دیگر ... روغن ... دیگر
دیگر ... خارش ... بود
... روز ...
... دیگر ... دو دام ...
... روغن ... دو دام ...
... خارش ... دیگر ...
غسل کنند ... روز ... دیگر ... دام ...

... مجرب ...
...
...

تا سه [illegible] جوشش خفیف دهد پس شیر [illegible] با یک [illegible] امرود و از آتش فرود آرند و [illegible]
برند سه روز یا چهار روز و بعد [illegible] سه درم [illegible] برگ [illegible] پرده [illegible]
در [illegible] و [illegible] برگ [illegible] صاف نمایند [illegible] در [illegible] روز
[illegible] آب [illegible] چهار روز [illegible] **دیگر** [illegible] تخم [illegible]
هر یک [illegible] در قدر آب [illegible] آب آن [illegible]
[illegible] خارشت [illegible]
با آب گرم [illegible] شکم سیر [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] هر یک [illegible] سه [illegible]
تا سه [illegible] آب [illegible] و در آفتاب [illegible]
و جواب [illegible] **فایده** [illegible] مردم [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] اول خارشت با آب گرم [illegible]
[illegible] با آب گرم [illegible] که خارشت [illegible] **دیگر** حب [illegible]
[illegible] به آب گرم تا سه روز [illegible] خارشت
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] با آب گرم [illegible] خارشت [illegible] **دیگر** [illegible] خارشت
[illegible]
روغن [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] داد از [illegible]
[illegible] مفید است [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] بهتر است [illegible] **فایده** [illegible]
[illegible] خارشت با آب گرم [illegible]
[illegible] در آتش نرم کند

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] خارشت [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** خارشت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] **دیگر** خارشت [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] آتش [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] سه درم [illegible]
[illegible]
[illegible] خارشت [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] خارشت [illegible]
[illegible] خارشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
ادویه خضاب [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]

... [illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج موی خوره [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر**

ادویه [illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **در خضاب** [illegible]

[illegible] خضاب [illegible] **دیگر** [illegible]

بزنانه

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نوع دیگر** [illegible] **نوع دیگر**

[illegible]

[illegible]

از درخت پسته بنند و بسوزانند و با حنا و تا خاک باد بیامیزند و خاکستر دیگر بنند و در مرهم روغن کنند
و اکار برند دیگر بول زنج بول سیاه زنگار بهر دو خراسانی موم لعاب نخ نخ ماسک روغن زرد دام
در ۳ مال پیاز دو سیر شاه بجمعی پیاز زیر کنند و در این روغن نهان کنند پس پیاز دور نمایند و
روغن پستانند و موم در آن روغن گداز کنند پس ادویه مجوف در وی آمیزند جراحت فراهم آرد و
قرحه را پاک کند و گوشت نو رد و مرهم جراحت ثابت مینک فرنگ لیک اثر سفیده کاشغری گل مختوم
گل ارمنی و مردارسنگ هر یک یکدام تخم موم کافوری نیم پاو روغن گل نیم پاو اجزا السیار باریک
بسایند و موم در روغن گداخته ادویه در آن کف مالی کنند جمیع قروح را نفع دارد و جراحت را
مفید است یک هفته یا دو روز کافی است دیگر مرهم جمله جراحت و قروح و ناصور را دور کند
روغن گاو بول گردانیج سنگ مرهم سازند خالصه متعارف است در موم سفید دیگر مرهم
سوختگی آتش و نو جلا جراحت را سود دهد موم کافوری و رال هر یک یک دام نیله توتیه
بقدر نخود در روغن چهار دام قرص برگ نیم مقدار فلوس مرهم سازند و اکار برند دیگر مرهم جمله جراحت
فراهم آرد در روغن کنجد چهار دام موم سفید نیم دام کته سفید چهار ماشه نیله توتیه دو ماشه خاکستر
صدف نیم دام و دو ماشه مرهم سازند و شانزده بار بشویند دیگر مرهم فراهم آرد زخم را
مابر یک کهر نخ برگ نیم هر یک نیم دام نیله توتیه نیم ماشه جلا لا کوفته با آب قرص سازند و در روغن
بریان نمایند و روغن صاف اکار برند دیگر مرهم در فراهم آوردن زخم آدمی و اسب
مفید است ورق دلغوس زد بگیرند کوکله بهیسه صابون رال ماهی خورد و اکار ماند موم سفید
روغن کنجد از هر یک مقدار یک بگیرند و مرهم سازند دیگر مرهم جراحت زود به کند و درد بنشاند
عدس و املج و سماق سپید جاله کوبند و پوست از هر یک یکدام بگیرند و بسوزانند و بجا انه
۲ فلفلکرد و بکاسه نیله توتیه در روغن بیامیزند و باریک بسایند و در روغن بریزند و اکار برند دیگر مرهم
برای جراحت بد ریم و با ریم و ناصور و تهیله بر پستان زنان می‌بود و برای کلک یعنی کنجی لفظ
دارد آمله سهاکه بهکری نیله توتیه سفید و رکمیلا خاکستر جست مردارسنگ کاته بابرنه هر یک
یک دو ... وج یکدانه هلدی یک گره ادویه بحسن الا بسوزانند همه را باریک سازند
و در ظرف آهنی با روغن آمیخته چوب نیم محلول سازند و اکار برند و اکر ... بسپید پر مالند
۴ مرهم نخ بود ... روغن دیگر امر بند مجرب دیگر روغن در دفع ورم بود داد و ...
دورم ... موقوف بادرنگ زرنیخ است مجرب بهکری ۳ دام نیله توتیه نیم دام سکهیا ...

سکهیا

تمام زرد بان ... کچلیم سیر ... گرم کنند و بهکری و سنب ... با زنگار ... بیکدام
بهکری ... باشد ... و بحوب نیم ... سنگها دیگر ... بهکری ... تا
کرجلا سیر ... چوب ... باشد پس فرو ... بجو ... و دیگر ... کنند
پس در ... و ... بیرون ... روز ... در جوش ... و لازم
لازم دسیم ... جوش کنند ... روغن ... دارد ... نماید
تا جوش ... و دوم ... روغن ... در
... اول ... و اگر ... اول ... دوم
متورم بود ... تیزاب ... و طلا ...
در کوفت ... سفید ... چهار ... دو ... خورد با
در قرح ... تیزاب ... سفید و
درین تیزاب ... تیزاب ... دیگر ... بار
لعاب ... جراحت ... موم ... اگر
... دیگر مرهم ... دیگر مرهم ... در هم
کردن جراحات ... روغن ... نماید
... جراحت ... دیگر جراحت ... تا زه را
... سیاه ... دیگر ... گرد و
خورد ... دیگر جراحت ... در
... دیگر مرهم ... جراحت ... موم
... مرهم ... سنگ ... ۳ دام ... موم ... داد
سفید ... بغدادی ... گرم ... گرم ...
آمیزند ... دیگر
کنند و بار گرم ... روغن ...
مرهم ... دیگر ...
...
... دیگر ... زخم ...
... دیگر ... زخم ...
زخم کارد ... علاج زخم ...

کل برنج الوه برگ نیم وماده زیره خرانی چوب گز سوخته سفید و برگ کنکر سوخته در [illegible] آمیزند و در محل ریش [illegible]
کنند یا برگ کنو یا برگ نهالی [illegible] سازند **دیگر** برگ ارزن [illegible] پاک در زیت شیر [illegible] بسیار و بر زخم مالند
نفع رساند [illegible] **دیگر** زوال درد زخم [illegible] بر زخم [illegible]
اگر چه زخم [illegible] **دیگر** [illegible] بر زخم [illegible]
برگ [illegible] **دیگر** [illegible] زخم [illegible]
[illegible]

[illegible]

دو ناپس بعده بخواه امیر بند و یک پاس دیگر گهری نمایند بعده دو نوبت سه ماشه بجا میرند و بکوبند تا تمام هلیله انچه بود
بعد ازان تا چهار گهری دیگر بکوبند بعده قدر امیر بند تا چهار گهری دیگر بکوبند و از جمله پانزده حب سازند و یک حب را چار قطعه کرده
چهار طرف اندازند و بعده یک صبح و یک شام با یک کاسه جواب ترشی حلوا دهند بالای او خوراک ترشی دیگر
نرسد چیزی هر قسم ترشی و بادی نخوانند بخورانند بلکه لازم است هر البته بدهند ... شیر و شیر برنج تا توان داد ازین دوا
بعد سه روز دهن بر آید و سه روز دوا ندهند تا الا اینکه بر آید بعد ازان [illegible]
فرمایند هر نو خواهش در هفت روز ازین اگرچه فرنگ باشد دور می شود مجرب و باید از هلیله [illegible]
بر انها الادوار ساخته داخل نمایند در دوا **دیگر** برای [illegible] سیماب خام [illegible] در قدر سیاه انزند
و حب ساخته بدهند [illegible] روز [illegible] عذا [illegible] **دیگر** جمع [illegible] اسهال دفع
کند و دارسنگ [illegible] عاقرقرحا [illegible] پاک کرده [illegible] هر دو [illegible]
سه حصه کرده [illegible] روز حب [illegible] [illegible] دیگر [illegible]
دنان و [illegible] مالدار [illegible] کند و اگر [illegible]
حالی باید [illegible] **دیگر** که برای آتشک مجرب است [illegible]
کنول [illegible] مشهور [illegible] روز اول [illegible] روز دویم [illegible]
تا روز [illegible] خورده [illegible] اسهال [illegible] خواه اول
خواه در میانی خواه آخر [illegible] باد [illegible] **دیگر** ادویه [illegible]
پاک [illegible] روز [illegible] خطاب [illegible]
بعده سیماب [illegible] در هر دو دست [illegible] **دیگر** [illegible] اسهال
[illegible] کنول [illegible] سیاه [illegible] مردارسنگ [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] خوراک چهارده روز [illegible] غذا [illegible] باید
[illegible] کند [illegible] خورده بود [illegible] باید داد [illegible] اصلاح
مردارسنگ است **حب چوبه** [illegible] سیماب دو مثقال [illegible]
کنند و [illegible] سم الفار سفید [illegible] سیماب [illegible]
عاقرقرحا و مصطگی هر یک دو مثقال [illegible] فلفل حب [illegible]
و [illegible] دست و باد [illegible] باشند

[illegible]

او [illegible] حب [illegible] و سه حب [illegible] قیمه [illegible] جبا ادویه حاره بخورد و بالای او [illegible]
او [illegible] حب [illegible] **دیگر** [illegible] سیماب [illegible] درم [illegible]
دو [illegible] نوجوان [illegible] دفع بود [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] درم [illegible]
کرده [illegible] حب [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
دیگر [illegible] **دیگر**
[illegible]
[illegible] سم الفار [illegible]
[illegible]
[illegible] **حب سیماب** [illegible] سیماب [illegible]
[illegible]
[illegible] **ادویه** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب در ازاله بوی جرق و تنویر جسد** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] دو درم
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
برابر فندق حب [illegible] کرده بر بغل [illegible]
کنند [illegible] **باب انزر کلف** [illegible] ادویه [illegible]

کنجاره زنف یکباد ... [illegible] چوک ترشی دو درم [illegible] روغن زنف ... ادویه را بار [illegible]

و روغن زنف چرب نمایند و زرد آب [illegible] چوب [illegible] جهت [illegible] مذکور [illegible]

طلا زنند پس از چند ساعت ... از روغن زنف آلوده دو [illegible] آهسته دور کنند و [illegible]

بجای [illegible] کلفه نمانند دیگر بگیرند [illegible] زهر تا سه روز بنهند و [illegible] تا سه روز [illegible]

دیگر [illegible] تا سه روز [illegible] زهره دیگر [illegible] روز [illegible] پس از روز دهم زهره چهارم [illegible]

بیرون [illegible] انگور [illegible] اول [illegible] چوب [illegible] چهار روز [illegible]

[illegible] جهت مار گزیده [illegible] دیگر [illegible] آب [illegible] روزی سه بار طلا نمایند و

آب [illegible] روز سیوم [illegible] طلا نمایند [illegible] پوست [illegible] جدا شود دیگر [illegible]

هر سه دارو در روغن کنجد [illegible] کلفه [illegible] دیگر [illegible] بیند [illegible]

خواب [illegible] دیگر [illegible] بیوزه [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

یکدام [illegible] کلف [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] شیر تازه [illegible] باب اندر

دانستن صاحب زهر خورده

علامت آنکه خواب بسیار کند و چشم نتواند گشادن

[illegible] گزیده زهر خورده باشی یا جوانان زهردار او را مضرت رسانده [illegible]

و اندوه و اندیشه بسیار [illegible] دیگر [illegible]

و سوم اندام ایستاده [illegible] دیگر [illegible]

و قضا حاجت و دندان [illegible] دیگر [illegible]

سیاه و اندام تر قیدن [illegible] دیگر [illegible]

و ناخن سبز و سیاه [illegible]

و اندام گران علاج [illegible] دیگر

آن چون مار بگزد اول [illegible]

جای گزیدگی مار ببرد [illegible]

اگر نتواند اگر نتواند بجا [illegible] دیگر [illegible]

کلک بزند خون بکشد [illegible]

و برآنجا غوک [illegible] دیگر [illegible]

کرده ببندد تا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر ببندد تا آن زمان که زهر فرود آید [illegible] برآنجا که کلک زده ببندد زهر فرود آید

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] سیم [illegible] دیگر [illegible]

و [illegible] دیگر تخم [illegible] در دفع سموم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر تخم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] فایده [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] چوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

بچه در آب انداز دو بنوشاند رفع خواهد آمد و زهر مار دور شود دیگر آب سفید و خون آدم یکجا کنند و بر گزیدگی مالند
و هلاک نکند زهر کار نکند پوست درخت نیم و پوست درخت [illegible] و پوست درخت گل [illegible] سایند و با شراب طلا
کنند زهر جمله حیوانات را دفع کند دیگر تخم بلیله سایند و طلا کنند زهر کژدم فرود آید و بول آدم نهار خورده
زهر مار دور کند دیگر [illegible] بجوشانند و هیچ او بر گزیدگی کژدم ریزند در حال درد ساکن شود دیگر پوست درخت
بیخ [illegible] و برگ گوندر و سعتر و [illegible] طاوس تازه و زرد چوب و [illegible] و برگ حنا [illegible] دارد
است وزن برابر بگیرند و کوفته حب [illegible] و مانند و در سایه خشک سازند [illegible] بدارند و هر گاه
کسی را نیش زند حب [illegible] را از یکوقت تا سه [illegible] کنند و همچنان از [illegible] تر کرده اند [illegible]
و [illegible] دارند تا که درد را جذب کند و حب را تر کرده احتیاط نمایند [illegible] دست بدان [illegible] تر کرده حب بر بندد
[illegible] از یکوقت حب را بگیرند [illegible] دویم بار [illegible] کژدم گزیده بخسانند دیگر
جا که گزیده [illegible] در چشم [illegible] گزیده کشند [illegible] نماید و چشم را از آفت محفوظ دارد دیگر
[illegible] کنند در حلقه [illegible] زهر کژدم فرود آید دیگر برگ [illegible] بکوبند
و [illegible] در زود نشاند دیگر چون تیغ [illegible] بار زده تخم [illegible] بر زخم کژدم نهند
درد ساکن شود دیگر کژدم در روغن بجوشانند و بمالند و [illegible] بر زخم کژدم بمالند در دم نشاند و اگر از
با عسل [illegible] و چون کودک بزاید [illegible] کودک بمالند در تمام عمر اگر او را کژدم گزد
زهر اثر نکند دیگر [illegible] بر زخم کژدم مالند درد بنشیند و اگر کژدم [illegible]
و در روغن [illegible] گرم کرده بر زخم کژدم نهند در دم نشاند دیگر [illegible] بر زخم مالند
نافع آید دیگر کیف افیون دفع کند [illegible] تخم ترب [illegible] بخورانند و از
زایل کند دیگر کیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
و هلاک کند دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] فایده

[illegible]

اگر مار گزیده را [illegible] درخت نیم با آب سایند و بخورانند و بر [illegible] کنند و اگر درد [illegible] تخم نیلوفر
با [illegible] بخورانند و اگر چشم باز نتواند کرد [illegible] کنند و اگر از دهن او کف آید [illegible]
[illegible] دیگر اگر [illegible] کژدم [illegible] کنند دیگر [illegible] در باب [illegible]
[illegible] دار [illegible] و در اینجا [illegible] فایده
[illegible] دیگر
در دفع اذیت [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
الت ادویه [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل در سمیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

فریه کند فراهلیلی بکمی چوب درخت الجبریج سیر کبریت یکسیر زفت یکسیر شیر خر نیم من حلمه یکجا
کرده بجوشانند تا یکسیر باز آید صاف نموده بمالانید و یکسیر روغن بلادر با نصف سیر روغن تخم
ابهجه اندران آمیخته نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس نگاهدارند و بر عضو بمالند **دیگر**
موهای اسکنه در سایه خشک کرده کوفته بیخته توان همه شکر زنجبیل اسپغول هر روز سه کانی درم با شیر گاو بخورد
نجات فربه شود **نقطت در مهزولات** هر ماه ترشی و ترشی واجابارتر ترشی و نان خشک و توابل بسیار
خوردن و بر آب سرد و جوع مفارقت کردن و جامه درشت پوشیدن و بر بستر درشت خفتن و نشستن زیر
درخت ها از مهزولات است و ناشتا بزودی یکوقت طعام قلیل خوردن بوی اطلا نیکو کند **دوا دیگر** بدن لاغر کند
زیره کرمانی دیگ شیاف روز در خاب الحمر خشانیده ده درم تخم کرفس و ریحان نیکو ساییده نخ هر یک سه
درم تخم سداب دو درم ناخواه چهار درم همه را نیکو بکوبند هر روز یک مثقال بدهند **فصل در بیرون**
کشادن الحان و آواز نسبت موبلیه فلفل را ز نمک سنگ برابر کوفته بحه با عسل آمیزند و تا یکهفته یا دو هفته
متواتر بخورانند آواز صاف شود و گرفتگی و کدورت دفع گردد و اگر این ادویه را در شیر بجوشانند
و نوشانند تا یکهفته حلق جلا کند **دیگر** ادرک سه درم قند سفید بجدو درم تا شب هر روز بخورد
حلق نشسته پاک باید **دیگر** حلیه بجدو درم الجبریز دلیست عدد خرما ده عدد در سیر آب صاف بریزند
و آب صاف آن بگیرند و با عسل یا قند معلوم بسازند و بلیسانند آواز صاف گردد و بلغم غلیظ بر آید **دیگر**
روغن بنفشه و روغن بادام ملحاکرده بنوزه و بمانند فک الصوت و اسباب بیوست باشد دفع شود **دیگر** با آب
سپیدان غرغره مضمضه حلق است **فصل در رنگ ها** رنگ سیاه هیچ یک هلیله تر بهلیله نیم او بار چه را برونهد
هر دو طرف چرب و هیچ را برابر پارچه بگستر و هر دو طرف تو تو کرده در گستردن تسویه میدارد
تا دفع نشوند و بکار ادویه در اسباب بجوشانند تا که رنگ داده بیاید پس آن پارچه نورد دیده حنجره را
بلیس ارا در مطبوخ انداخته بجوشانند تا پارچه سیاه شود و اما طبخ بجوشانند این پارچه را بمیکرد و انداخته
و بالا در هر آورده آن رنگ را تمام نشست از آن پارچه بر آورده با آب شویند تا که رنگ صاف باید
درست آنکار را کاربست **رنگ سبز** مجیهه نیم پاو سپیدا بول نیم پاو کسیس نیم دام چوب شده رنگ کنید
رنگ سرخ ... نیم دام در آب حل کرده صاف نموده دو جامه ترنماید پس از آن کات بقدر چهار دام
در آب جوشانده حل بر دو جامه ترنماید **رنگ شتری** پوست درخت کنار چهار پاو سیر از آب
ترنمفه جوشیده پس صاف نموده کسیس در شیر در آب حل نموده بقدر نیم دام جامه دو سه مرتبه

دامر کسیس نیاید دهند از آن کسیس نشود **رنگ انبوه** سبزا مجیهه تا سپار ابهکر هر دو اول را چوب نموده شب
در آب خیسانیده صبح بجوشانند بعده در آب حل کرده جامه تر نموده خشک نماید و در آب
تر نماید و بعد جوش دهند ابهکر را خوب باریک ساخته در آب حل کرده جامه تر نموده خشک نماید و در آب
غوطه دهند و اگر بعد از رنگ ابهکر در آب نهاب غوطه دهند در آب آن هر دو غوطه دهند زرد میشود **قرمز** اسطم
هم رنگ شود **فصل فی ازالة الخطوط من الورق وغیره** کهربا نوشادر ...
دهن ماکیان با روغن ... جالد ... حب خروع حب قطن بوخذ اجزاء بسواء وعجن به الکتاب فان الکتابه تزول والکتب عوضها **نوع منه** آخر
وحب الماد روح ... فان ... الکتاب تزول الخط **نوع منها** آخر قلع مبیض لسیجی ... الاترح حتی یذبل
ویلطخ به الکتاب ... حتی یجف فانه ... **نوع آخر منه** ...
ابیض اجزاء سواء ... یجعل ... حتی ... ثم ... الحرف ...
الکتابه حتی تزول والابیقی الاثر **نوع آخر** ... الکتابه ...
ویخفف فی الظل ... واحده ویجعلها فی الماء و ... ثم ...
موضع الکتابه ... حتی یخف خط ... نوشادر ... معلوم ...
برابر ... **ثانی** نفس ...
آن کردن موم ... هر چه خواهد برنگارد ...
شود **دیگر** ... **تدبیر صید کردن** ...
بر آتش گرم ... خواهد ...
دانه گندم ... هوش ... خواهند بهوش آید ...
ابهر دانه کبوتر ... نباتیه ... کبوتر ...
بیهوش گردد ... هوش گردد ... **ترکیب** صید کردن کلنگ کرم ...
... کلنگ آید ...
زمانی کرم ها را تمام با گندم ... کلنگ ... کنند ...
کلنگ ... کردند ... **تمام شد**

[stamp]

